۱۵۵۷۶
۹۱۱۲۲

این کتاب متعلق عرضجات از جهت سرکار ...
از قرار ظهر صفحه ... مزبور
خواهد شد
ان شاء الله

[illegible]

۱۵۵۷۶
۹۱۱۲۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه مکاتیب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۵۷۶
شماره ثبت کتاب ۹۱۱۲۲

بسم الله خیر الاسما

هر قاصد که خوشخبر ... نغمه روش کلام گستر ... مکتوب نقطه گستردی ... و دلدن غم غصه [illegible]

نامه که مجموعه کرم ... فصاحت و بلاغت ... بی نقشی [illegible] منشور ... جان [illegible]

بر دو برودی ... [illegible] ... ادلدی ... انشاء الله تعالی در طریقه تعارف اگاهی [illegible]

مراسله که در خصوص جواب نامه می نویسند ... کریم مطالب [illegible] دعا

جنابا سلامی مولانا ... هم با نغمه سولفا ... [illegible] ... غم [illegible]

بعضی که ... اینه با ... نغمه ... هر سطر ... [illegible]

مقصودی حواله ... رفع اولدی ... [illegible]

... هر نکته ... دل اولدی ... خبر دار

السلام که

انشاء الله تعالی در عالم بار آوری ... شیوه تعارف اگاهی پایدار ... الدعا

مکتوب دیگر که بجهت ... در جواب می نویسند ... ظاهرده ... جلیس [illegible]

هم صحبت ... سیرم ... باطنده ... هم ... در [illegible]

صبا بردم ... غمم لطها ... عذار ... ذی کیم کاکل ... و

نازنازنین ... ذی کیم کاکل ... عذار ... پاینده دام شوق ... [illegible]

... ارتق ... آواره واقعه ... اولمش ... همواره ... که

همدم اولمش تا دلبند ... بیره ... بار هجران ... صبرم البون ... ویران

مکتوب ... اولدی ... اسباب سروری ... حالی ... [illegible]

خرم ... اولدی تمام محنت و غم ... انشاء الله تعالی در طریقه بار آوری ... [illegible]

نامه که بجهت یاری از یاران ... دوستانی می نویسند ... [illegible]

ای ... نوالیم ... ای ... که چون نور از دیده بی نور

رشته در منتهای ... آتش شوق دیدار در بوته ... قرار ... [illegible]

نجابت ... ... در حضور ... نقش دیدار ... [illegible] طبیعت

... صفا ... [illegible] ... ناالمکرین صفوت طبع

... رفع اولور ... اظهار ... ارزو ... جبات ... [illegible]

در کلمه ... مراسله که در جواب ادی نویسند

در نا ... عقیده ... ازریکار ... هجران تا ... شوق ... [illegible]

حالت ... دیدار ... مقاصد ... ساعت ... [illegible]

و ... فوق الغایه ... رسیده انشاء الله تعالی در طریقه بنده ... [illegible]

... بر عی ... [illegible] ... اعلام ... مخلصان

مقرون ... مراسله که بجهت ... می نویسند امید صادق ...

در ... حضرت ... [illegible] ... والاختصار که

در روز

در روز ... العراض ... [illegible]

... [illegible] ... ثبت کردست ... هزار

جام ... زیرا که ... احوال جناب ... الاحسان و ... [illegible]

عمی الاحسان ... احوال ... [illegible]

معلوم ... باشد که بنده ... انشاء الله تعالی ... [illegible]

... [illegible] ... علیهم السلام

شده روی ... سیاه بر قدر منور و ... اول ... [illegible]

الحمد لله ... [illegible]

... [illegible]

ارسال ... که الحمد لله ... [illegible]

... الاقران ... [illegible]

صلات ارتفاع الوان معانی الانقضت و بحجه جانفزای ان مرکات که مساوی یک جلد صحیفه کامله از ان کمال ومال
مراسلات شیم آن همه بیدید که مصدر فرموده معنی دار ان، هم رساله که کذارده که یکی از دوستان می نویسند محبت سر آثار
وفاق لمعه آثار از شرح شکایت فراق بر لوح خاطر وفاق دو مناق می نگارد و بند هوالف وقت اخلاص
در ان عرصه خاطر عقیدت کیش کاری نمود که در ان هنگام فرصت هیچ چند بعد دم مر بلاش خوش نگرد بیست زبان
ذبشان مترف شده نظر بر آنکه زبان معاوقت و عمر را وفا بعد از حجاب بیان حلیه حال بیعی
بمصدوقه اینکه بیت در هیچ بقعه گر استاده اول تو تو علم بر افراخته از آن تو ظاهرت جای توئی مرحمت قدر
سعی و تلاش در طلب این مطلب نموده بی مقصود بکوی خود بیچاره بی خانمان فرد در ره کمال یابی قسمی و جمع ان
عندلیب ان در گلشن و فقها همقوان را در بزبان کیفیت بیت زکوی تو زین آلا حسرت
درمتقاعد دارم به خیر تختم ولای داران بار کشت متقاعد دارم به مقصد زبون جوهری دیده جگر نهاده رواند
الحق و اشیمه بزبان آن بعضا که مدتی است ایجحلص در خدمت ایمه مطالب بمعنی مهمات حوال آن ابد بنیان می بقیه کام
مرخص شده ان لطف جنون ان عیش در یغ مبوعه که اعاطی خاطر آن اخرین شرح سر در کشیده تابان ههم کم

لطف و سلسله الای استوره عقیده بعمیده باره سپار بعوض سهل کم تو حوحی ابیان دبیان
مطلق حلال ما فلاح اخلاص مخلصان تحوی سرایش نور که از ان یکی کذر دیگری نمی شود بیت دهان زجفای کری مکدر
نمی شود صورشید کر باب سر نمی شود البته مخلص بی خار را از باباسازی تحقیق بیداریده
دالا آن از ارجمند در رسوم مخلص پروری و مهر کستری قرابت ارکذشته کد کشته
من لو ارانوت خاطر و هوش بقر بعه اکر صد ابو مخلص را فراموش و هی بقینا مخلص حضور
بوما فیوما زیاده خواهد بود مانی منتظر صلاح لا الفعه اعلام دارد نامه که در جواب او می نویسند
در بنا به که عقیدت خاطر بود تا تر بر آن اعلام محبت را حوال آن نیک کلیتان کاری درکر شه
فرقت و حجران بهوز رو نه ملال حجران نمایت مامور کس حی آن دیانه نهایت شوق و اشتیاق
متهم باری دور فراق می بود که زبا محل که محبت و در عنا معاف مضمون نه مذهور که از رلام
وفا وانظر توضیح وفا صعقار قیمه زر ده خامه سحارت توام کعاله دار مقصد عز و قلبای صورت ابلاغ
داران بنا مخفی مشتاقان بر قیمه بود قصار از انکاکه انهار سطور شرح کم از جویبار خامه

منسلک خامه جاری بی صورت حرکان نامه مرا و شنبه ابیان بولوی شنیباک ابیاری آن
از جمله لوازم محبت و وفاق و در کف آن از قبیله ما لا یطاق کیس و بار ها جواب کم
فی الظاهر دران ابهر وفا بحر مستدار در خصوص کلمه کذاری فرموده اند سوم خاطر فاعادریه اقطار آیات
انصاف تمامی و هیکل اقوال مرقومه از درجه اعتبار ساقط و محوی خلاف بلکه همه حوب ان
موصوف بهمان اوصاف می باشند ان عزیز ارجمند لدار اقتضای دانشمند جنبی کناره کیر
ونبای الفت در رشته رخنه بزیر و محبت قدیم را ابهام و رفع الفت وجب و ابهام دارند
بهر کلمه چه خاطر دهند بار بگفت بدو اطلاع دوستان عازم که عادالله بعضی بعض من لیوم بجلاف
گذشته حالی و گذشت احوالات را مع ارجاع حملهای تشرح ها و مفصلا داشته
و تقصیر اسان ملخص سعیات مقرر و معهود دارم مراسله که در خصوص جواب نامه می نویسند
بلقا از غایت مهرکستری و نهایت بنده پروری شکوفه حمل دیده خاطر را
برنستی تمام الطاف و اشفاق که فی الواقعه چشمه حیات این ابستنه کان

وسرمایه کامکاری ستایش ابکار کهسای نمط الصحبت بی تمیز اشارت خود نمودند نظر بران
عندلیب وار درد خسار انتظار فی اللیل و النهار مترنم الکریم اذا وعده وفی باشند و علیعه
به تسویه این نسخه آئینه خاطر مرجت تمطاهر آن معدن جوهر تیره و تار و ستان خود را لطفها
و اعلام من نمایند که در هر در آنعهد تا به قدم ابعه سی حیانا لوانان را از مسوده سخه او فو
معهودکم مرتبه و فرط البتان و نصر بی دماغ هم که علیحضرت نو از جواهر سیم و مایی منظر
لا الفعه اعلام دارد نامه که در جواب او در اظهار وفاداری خود می نویسند لهی خطا تو آئینه جان زنگ زدا
من با تو تیم ز تو تیم زی صدا آئینه معیشت لیکن اکر روح الی الروح قرب ابدا
صحیفه شرفیه و ملفوفه لطیفه حاکی از صحت مندی ذات بابرکات هیچ کمالا علی الظما
شرف ابهرا انیه قصای دغا بجویت و ویلی مدعا جوعی محصهای حسنت نخش و بیرا
رنجوری فراق و عطوفت ان کاشت اشتیاق کعماله غنچه مسند شگفت از لطف او
باغ محبان ان غنچه خندان کلستان تا سه چون در عالم خصوصیات انعهد که هی دعای وفادار ان

[illegible] درهمه جهات بقدر [illegible] الاوقات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در بستر بیماری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در جواب نامه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اوقات [illegible] حضرت [illegible] ارجمند [illegible] فرموده [illegible] و عده [illegible]
انشاء الله تعالی [illegible] و علاوه [illegible] خواهش [illegible] [illegible]
علی التعجیل [illegible] نگارش [illegible] نامه که در جواب [illegible] تقدیم [illegible]
من باب [illegible] [illegible] الفت [illegible] در [illegible]
[illegible] لطف جانان [illegible] نامه [illegible] و صحیفه دلکش [illegible]
علی الخصوص در خصوص [illegible] [illegible] تا گاه بدین
مخلص [illegible] دیده نهاد [illegible] خصوص [illegible]
تصور فرموده [illegible] در خاطر جانان [illegible] قدم [illegible] در بیداری آن
آرزو [illegible] شوق در [illegible] این [illegible] چاره [illegible] را
بصورت [illegible] هردم [illegible] در این لحظه [illegible]
تا حال [illegible] [illegible]

ودکام [illegible]

[illegible] ابواب [illegible] بر جوانب [illegible]
[illegible] تقصیر [illegible] عفو [illegible] [illegible]
[illegible] نامه [illegible] عرض [illegible] که [illegible]
[illegible] که رسوم [illegible] قدم [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] [illegible]
[illegible] باز آوری [illegible] معتاد
[illegible] ازین [illegible] فی الواقع [illegible] در نظر [illegible]
[illegible] بخلاف مضمون بیت [illegible] [illegible]
[illegible] بخلاف [illegible] [illegible] و اعلام
[illegible] نامه که در جواب [illegible] [illegible]
[illegible] نامه [illegible] [illegible]

[illegible] بدولتخانه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در جواب [illegible]
بدولت [illegible] [illegible] بتقدیم رسوم [illegible] [illegible]
[illegible] در هر باب [illegible] [illegible]
[illegible] که هر کس [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] طریق الفت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] رسید [illegible]
[illegible] در این باب [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] این معنی [illegible] [illegible] در حقیقت
[illegible] الفت و [illegible] [illegible] حالات [illegible] [illegible]

اعلام [illegible]

اعلام [illegible] نامه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
رونق افزای انجمن [illegible] [illegible] مجمع [illegible]
[illegible] استخبار [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] استعلام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و اعلام [illegible] و اعلام [illegible] انواع [illegible] که

هر آینه به سامان تشبیه ارکان خلت و صفا خواهم شد تا ما الدعا والسلام **نامه که بیکی دوستان در جواب او می نویسند**

هنگامی که یک بیت خیال دعوات و مدار بار خیالیه بر [illegible] عزمی اضطراب تشنگی ب هوای [illegible]

و صبا که ایشان باید بر وزد امید و سر بکا جستجو امید روی که ناگاه **بیت** آورد صبا نامه [illegible]

قسمت نسیم روضه جانان ما در تشیع قسمت علیه بوفا دان [illegible] محروم [illegible]

عزیق در ها عمارت او لمعات بسم [illegible] که بسته کشاده و خون و در دیده نماز [illegible]

کشن نگار کوهر [illegible] عالم ارزنده دو آنجا به در ابهی کوش [illegible] نظر بر امحمود و ابر [illegible]

سراز پایسته خبیث دامن خاطر بیجو اسن مغلس ناگاه بر کسی بجی رسید از عقده و دره نقیه

او اند و کوهر محبوب حسن چمن خاطر را حسد بخش تا تهمت مسنون حسنات الرمح در عالم [illegible]

باید او سخن [illegible] اگاهی باید بر ما تشبیه مطالعات [illegible] صحبت [illegible] صورت [illegible]

حامی در مقام تعجب [illegible] بسیار رستم صدا است که دراعجاز [illegible] تا ما الدعا والسلام **نامه که بدوستان**

تهنیت یکی از دوستان نویسد الله اکبر کوستان نشاط و جلال [illegible] سراجت

دیوانی

و نهایت از تبرع ... [illegible] بر [illegible] اصلاح و ضعیف و ... کلامی رنگ ... صحن گلشن

لایزال بار الله از ... گلشن ... محبوب خاطر سوار ... بر آنچه دارد که ... فرح بخش ... [illegible]

تحریر ... [illegible] و ربیع ... سپاس ... [illegible] قدیم ... [illegible]

خاطر منتظران و خرمی افزای ... دوستان ... [illegible] گلشن

میمون ساخت و چون ... [illegible] ... الحاجات ... [illegible]

و سپاسگذاری ... لاجل ... [illegible] ... مطلب روز ... سپاس ... [illegible]

روی آنکه دائم الاوقات ... مکاتبات و اعلام صحت ... [illegible]

... [illegible] ... دارم تا ما الدعا والسلام **نامه که بیکی از دوستان در جواب نامه او می نویسند**

و نهایات گلشن ... [illegible] ... [illegible] ... ابدا ... [illegible]

طبیعت دعوات و آفت ... که کلی قاعده ... سوالات ... [illegible]

... در ... [illegible] ... فرح بخش ... [illegible] ... ضمیر ... مقدم

فیض توام عطر بیز ... [illegible] ... خاطر دوستان ... [illegible] ... کلیه ... [illegible]

بلا ... [illegible] ... رنگ روضه رضوان خفت چون ... [illegible]

و صفا ... [illegible] ... مراتب سپاس ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... خدمت ... [illegible] ... عزت و اجلال ... [illegible]

... [illegible] ... استقرار ... [illegible]

... [illegible] ... تا ما الدعا والسلام **بیکی از دوستان که از عزم حج نوشته می نویسند**

عمرها بود که ... فرجام ... طلب ... [illegible] ... [illegible] ... ادارم

... [illegible] ... ناگاه ... [illegible] ... خبر ... [illegible]

... [illegible] ... عقیدت ... [illegible] **مصرع** ... [illegible]

... [illegible] ... فیض ... [illegible]

از ... [illegible] ... ابواب ... [illegible] ... [illegible]

دوانی

و نهایت از قرار ... [illegible] ... [illegible] ... روز

... [illegible] ... مهر و ماه رسید از درگاه ... [illegible] ... [illegible]

سپاس ... فیض ... مرزوق ... [illegible] ... [illegible]

اعلام دارم **تهنیت نامه که بیکی از دوستان نویسند** ... [illegible] ... الارکان

... [illegible] ... جلال ... [illegible] ... دولت و کامیاب ...

... [illegible] ... [illegible] ... نهایت باراور

... [illegible] ... [illegible] ... پناه

... [illegible] **بیت** ... [illegible] ... کایان

... [illegible] ... استماع این ... [illegible]

افزاید ... کلهای ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... امیدگر

... [illegible]

بعمر طبیعی رسیده [illegible] زبانه‌های [illegible] سطر جدا [illegible] عریضه که به بزرگان می‌نویسد عرض [illegible] اسعاد حضور

موفور السرور بلند اقبال صاحبی [illegible] که بواسطه غلبه ارادت [illegible] بندهای

تحمل دارد [illegible] بالاخره به تحریر معروضه [illegible] در خصوص عرض حالات طی تعبد

و تخلص [illegible] در این چند گاه با تصاعد سوانح متعدده مزبور [illegible] امیدوار

معذور [illegible] در [illegible] عالیجاه [illegible] روانه حضور

سعادت [illegible] الطف [illegible] قدیم [illegible] ظهور التفات دوام الایام

بارتفاع [illegible] مرقومه که در جواب او می‌نویسد [illegible] غنچه گلستان [illegible]

[illegible] استعارات

[illegible] راسخ الارکان [illegible] خاطر که

ازدم سرد [illegible] که از سموم [illegible]

و [illegible] عندلیب خاطر [illegible]

الذی

الذی [illegible] صبا [illegible] حضرت

ارکان [illegible] اظهار [illegible] در [illegible]

در [illegible] معنی [illegible] مستحکم

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] معروف

[illegible] نامه که بکسی که بدوستان می‌نویسد [illegible] صفحه [illegible]

[illegible] که [illegible] الایام [illegible] الایام [illegible]

[illegible] سموم

رسیده [illegible]

حرمان هجران [illegible] تحریر [illegible] العلاج [illegible]

در [illegible] عندلیب [illegible] که همواره آرزوی

زنده [illegible] هلاک [illegible] آه از زخم [illegible]

از [illegible]

[illegible] نامه که در جواب

او می‌نویسد [illegible] العراق [illegible] الاشتیاق

[illegible]

[illegible] الحق [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] سلطان [illegible]

از [illegible] غذار [illegible]

[illegible] الایام [illegible]

بهزاران

بهزاران [illegible] الایام [illegible] الطعم [illegible] نامه که بیکی

از یاران وفادار می‌نویسد [illegible] الآلام [illegible]

[illegible] الآلام [illegible]

اسباب [illegible] الطاف آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والسلام نامه که در جواب

او می‌نویسد فرمان [illegible]

[illegible] آفتاب تابان [illegible]

کلک نقصان مبهم ام بوده بسر آن اشتغال باشد **بیت** می‌نالم از جدائی تو دم بدم چو نی وین طرفه‌تر که
از تو نیم یک نفس جدا از بهم صورت حال این عریضه در مقام خود عرض الضرورت تبیح المحذورات لازم شمرده بود
چرا از رساله امیدوار است که بعد منتهی گردد آنکه فاتح ابواب مکاتبات لعبه بارقام رقیمه‌جات و اعلام
خلاف بازد مطالب دارد **آنکه در جواب او می‌نویسند** همواره ساغر حرف و اقبال و تحیات آنها آگاه
از بابه مطالب همه بسر حالات بعد از عرض تحیات محمود مصطبه سرا آن در بنا
حضرت قادر بیچون مشمول باد بعد از رسیدن کاغذ عطا مرحمت بحمید والا که کهف فائده حق القا مجلس
صحبت وصف بحفظ حضور آن جرعه نوش مصطبه محبت و اصلای سیرابی که ماده بجواده سالکی مفرح
بافوح روح افزاعی رسانید محبت اثمار کوره والاعلی نقش با ازادی مخلص حال از دریا
و اقبال ما بعضی دار ارغون مصاحبت تا محمود کعبه و حرفه خاطر حیوان دعوات از صبا
آگاه و آگاه معطل حضرت سماوات رد حالات است امید که در طراعیه یادآوری قرار
با شما بیعد رفع عار صحبت حضور بر تعویش کاغذ تحریر انگه دلها یاصد از ساغر می کلمات

به سماعها

مباهات علامات شتام آن شمامه معروض ظاهر نمود **آنکه به یکی از یاران می‌نویسند** همواره
محمیانه الطاف فارسی نهال ارشاد ظهور آگاه و آگاه محمود بوی خوش ساغر جمیع حالات
هم آغوش نشاطی مدبرش باشد بعد از بنده بر کاس صوم اب بلانهایت گالونی
دیرین جرعه نوش مصطبه مولات معهود کشوف خاطر محمود معطاهم می‌دارد و کرام چند
خاطر فرحناک محبت خصال آن و فرضهای محبت مواخات مخلص عقیدت ایشان حیان
می‌بود که سایه نثار بقدر امکان و وسع الطاقه دنباله روی آن حضور رشید المعان حصال
می‌بود صلاة و قطع از نشاف و بدیر کثیر الانوار محروم شده بخت سکندر آن امور محمود الاحسان
بکلان و حبات تشعشع شیعیان شیوه این جرح کینه کیش نا طرف نعمه فلک کج اندیش ابلغ آنگاه
بعکس مراد سمت امور می‌نماید که جدایی از دیدار خاص الانوار نصیب وی بهره کمین ارمغان انصار
حاصل گشته همواره تشنه الوصال تشنه العراق تشنه و سوز مان و عنده ایشان راجح
درخشان بهر آن یا این بعطا شمر انرا **بیت** ای قبیله رخ تا کعبه در دلم سر از تو را حیات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مشتاقان آن شیوه‌ها بیان بدانند که مجیب دعوات است **در جواب نامهٔ مستانی زرنویسند** [illegible] فاتح

ابواب حصول از فاتحهٔ خطوط نامه‌ها در بندی صفحه‌های تو [illegible] محراب [illegible] از در غنچهٔ [illegible]

[illegible] و صحیفهٔ لطیف سرا [illegible] ضعیف نحیف [illegible] و رقم بانشه

الفاظ و فصاحت آثار ما [illegible] از کار [illegible] سند [illegible] که از [illegible] ذات باریکات

[illegible] فرح بخش [illegible] باوج [illegible] رسید توقع آنکه [illegible] شیوه [illegible] صفحه [illegible]

[illegible] واقعه کان [illegible] خاطر [illegible] شکسته کان [illegible] بار [illegible] علامات [illegible] داشته [illegible]

شکسته که [illegible] اطوار فرخنده [illegible] شعار داشته [illegible] خاطر [illegible]

امید که یوماً فیوماً توفیق [illegible] سلامت [illegible] العباد **الحمد لله صاحب**

از زر نوشته باشد در [illegible] مقرون [illegible] ارکان [illegible] خدا

[illegible] عبدالله [illegible] عارض [illegible]

در [illegible] نامه [illegible] استماع [illegible]

کمال

زرفشان [illegible]

[illegible]

[illegible] نظر [illegible] که [illegible] درگاه حضرت [illegible] که [illegible]

شعار جمعیت کامل [illegible] بمحمد و آله الامجاد [illegible] باغ و خوش [illegible]

احوال جنابان فرض عین [illegible] که بمجرد استماع این خبر [illegible] کامل [illegible]

[illegible] سرخ [illegible] شرف [illegible]

[illegible] جهان که در عالم [illegible] موجب توافق موانع [illegible]

عوایق روزگار [illegible] که مسطور و مذکور [illegible] احوال [illegible] یوماً فیوماً [illegible] که

[illegible] الدعاء والسلام **منشی که در جواب او نوشته** [illegible] لطف [illegible] روح [illegible]

[illegible] فصاحت [illegible] قانون کلیات

[illegible] روح

[illegible] محرور [illegible] رحم [illegible]

[illegible] قاصدان [illegible]

[illegible]

[illegible] مطالعهٔ نامهٔ الطاف [illegible] اثر که

علاج درد [illegible] نامه [illegible] حکیم [illegible] الاطلاق [illegible]

[illegible] علامات [illegible] ملاقات [illegible] نامه [illegible]

انه [illegible] الاّ [illegible] همواره [illegible]

روز [illegible] استقلال [illegible] رب العباد [illegible] **نامه که به کسی**

از مستانی زرنویسند ای کلک [illegible] نوا از [illegible] چشم

تیره [illegible] غبار [illegible] خط [illegible]

[illegible] ماننده [illegible] و مهدی [illegible] ملاقات

دیدار [illegible] که قلم [illegible] نامه [illegible] که

[illegible] کلک [illegible] عزت [illegible] فرح [illegible] صورت

موصلت [illegible] همواره [illegible] افراز

ناتجه

زرفشان [illegible]

[illegible]

[illegible] سطور [illegible] خوش نویس [illegible]

[illegible] علام [illegible] ارشد [illegible]

[illegible] محبت [illegible] محقق [illegible]

[illegible] نامه [illegible] والاّ **در جواب**

نامهٔ مستانی زرنویسند نامه [illegible] الف [illegible]

[illegible] الیاقوت والمرجان در رکلمات [illegible]

[illegible] حرف فرح [illegible] خط [illegible]

در جواب [illegible] سلک تحریر [illegible] در نظر آفتاب [illegible]

[illegible] که همواره [illegible] قلم [illegible] رقم خط [illegible] لوح

توقیع [illegible] خوش نویسان [illegible] رقم بطلان [illegible]

[illegible] این محبت [illegible] ضمیر [illegible]

[illegible]

ومهمات لعله باشد بقدم اعلام و اعلان در آورند بالجمله بجای می نویسند که بلوغ گشت ان الله کافی [illegible]

علاوان لفوت نشان بمحصولی سعادت جاوید بارور و محصول کشت زار آمال و آرزو بحصول [illegible]

بار اخصات ملک احسان از روز ازل [illegible] بسر بار ابدار طی مراسم تقاریف [illegible]

خاطر عاطر آنکه این مخلص حقیقی تخم محبت آن قاآن شاه در زمین خاطر پاشیده همواره [illegible]

این نخل برای حصول بار اعتقاد بارور کرده لاجرم توقع چنان بود که آن شاه بر طریقه [illegible]

مرعی داشته در رشحات سوابق الطاف را بسوابق لواحق اختصاص بر فهمند که امیدکه [illegible]

روزگار فیما بین الطرفین بنیاد یگانگی را محکم دارند حالیا چنان مسموع شد که در

توجهات مشفق کلی برگذم اعجاز نمایه از رسد ان شاه حواله داشته اند در حین [illegible]

قدیم را نجش و خاشاک دشمنی انباشته این حرکت از کاران شاه غریب و نا ملایم [illegible]

نکته بردار عیش شیخ سعدی شیرازی فرموده است بیت اگر بدکنی چشم نیکی مدار که

هرگز نیارد گز انگور بار ، بدون خاتمه عاقبت مخالف بر همگی یا ظاهر است بیت اگر در سرای سعادت

در جواب ماخذ مسلم غره [illegible]

کس است زکفتار شیرین چرخ [illegible] توفیق الهی رفیق روز کار آن سعادت نشان باد [illegible]

جواب است مغوفه که در جواب بوده می نویسند مطالعه آمید کان خدا [illegible] بیت [illegible] الا بحقیقه [illegible]

فی الاحوال و اصطلاحات هدایت مدار [illegible] از آن زمان تعمیر [illegible] تعلیم [illegible] بر صفحه ضمیر

فقیر نکردی تحریر [illegible] مورد صدور [illegible] کانون سینه [illegible] مقلوع [illegible] بوده آنکه

نامه [illegible] تکدری و کلفه [illegible] تا غایه [illegible] مخلص [illegible] بدار [illegible] این زمان

زمانه [illegible] حوادث [illegible] نمیدانم که آن [illegible] کامکار [illegible] اعتمادی [illegible] آثار

باور و اعتبار [illegible] دیوار [illegible] بر هم و رفع بنای الفت [illegible] وجهه و ابهم [illegible]

مخلص [illegible] این [illegible] بود که [illegible] خاطر آن [illegible] نیت ذی سعادت نشان

شد [illegible] صورت بنای [illegible] مانع توجه [illegible]

انکه [illegible] خاطر [illegible] در [illegible] باب [illegible] انواع [illegible]

در صورت [illegible] که [illegible] والسلام [red: نامه بجهه اطهار محبت بطلب می نویسند]

در جواب ماخذ مسلم غره [illegible]

هر چند دیده [illegible] دیده [illegible] بیت [illegible] و مطالعه [illegible] دم والا [illegible]

[illegible] در جمعیت خانه ملکوت و وصل [illegible] دم محبت و وداد [illegible]

[illegible] ایت نظر [illegible] سابقه محبت و اخلاص

و رابطه مودت و اختصاص [illegible] از ازل است تا ابد خواهد بود بیت در [illegible] از ازل [illegible]

فطرت [illegible] است بر قدم [illegible] عطف دامن یار [illegible] امید که خداوند عالمیان

که جامع [illegible] عالم [illegible] این ضعیف [illegible] روزی [illegible]

[red: بجهه [illegible] تعمیر [illegible] می نویسند] چنانکه [illegible] قصور [illegible] سپهر [illegible] خسرو

[illegible] کلاه [illegible] امید که [illegible] عرش [illegible] آفتاب و طاق [illegible]

معماری [illegible] حضرت [illegible] بلند پایه [illegible] انهدام و زلزال روزگار

[illegible] قائم الارکان [illegible] محبت [illegible] استماع [illegible]

[illegible] محبت [illegible] الفت [illegible] الا [illegible]

[illegible]

در صدد [illegible] قصور الفت [illegible] کوشیده و کار [illegible] قدم کعبه

[illegible] لازم [illegible] مشغول

ضروری [illegible] لازم [illegible] نظر بران

[illegible] ساعات [illegible] نیکو [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] والسلام [red: [illegible] بجهه [illegible] می نویسند]

اگر [illegible] مدافعه [illegible]

[illegible] محروم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میبولارم نعمتی بحر ابرار بحر نظمه مصطلحاتی تشنه شرف انکه منهی کلامی خاص رسانیده اردم والسلام

مراسله که در جواب او می‌نویسند درین لازمه شریف تعریف اگر چه غمامی امی آلای محققه جوهر انکه در

تری الفاظ او المشری مطالعه سند دیده عهدیده کنکره حواله سنده خبره او مشکلی نور وضیا حاصل

اولدی بیت تعویذ جانی قلمه کدوم سرمایه افتخار کدوم چون بو مخلصکم حاصل اعلام ایتدیلر حق

عالملرکه بو مخلصکم طبیعتی اولمیدر تمک زلالی محبت بیرز سنده تشنه او مشکله تمار الآم فروغ قبله

ازلیه راجی اوله الی آخر عمرکم اسلامت سوزکلر زعدار دعوتی اولوب اولطف وقد قاصد صادقان توجه سرمدیکی

سنبید اولمش بو دقیقه خاطر فاتره کذار اتیدی اولمیدر تمک حسن رسم روشنی بو خبر باکرمت

مطالعه مکاتبه مشتغل اولوب صبوحی نضیر تحریر واری لطفلری یلکدر اوله حضرت تو کرام

حرر داشته ام بر فرض … نقضی رسم … توقیع لوایه که بنده بیر دراک بو زبیدنه نقصیرات

می کلات معذور وحمت قدیمی منظور … مقاصدی … انواع حیلات

محمور … والسلام نامه که در جواب گله‌گذاری می‌نویسند خدای لایکن بیدیشاهم … حدمت

ابدن

تعریف اولمز تنبیه ده که افهام وتفهیمی صورتی تصویر وسطیر ایده لیده جاکیه سموع اولدیکه حقوق

محبت قدیمی تو بو قلمی وفاداری حوی مهمانی قوتی کما لا ینبغی مجمع رسانیدن مخلصکی حقیقت

دیده کلمش درج بیت طره عهد محبت آوردی زبون ار نو کتیم ابد اندر دی اولمیدر سلوم

دکلکه سر ایتیه کلام کمات جهان شوقی مطویه ایان حرب سنده ازکردیده آسمان

لها التیام ولا ابتیام ماجری لتسان مخلص بو جاراتدن مشغول و بو وقعه دن تحریر درله بو کتاب حکایتی

کیمه ده بیت از زمستان بنده نکات … چو … نکایت نکویم

جنداکه بو موجب مخلص حقوقی … که بو کلمات مزدان دلده کتم ایدوب … که تکلیفی

ایش حجت ملتهب اولوب آب … شوق عنان … اختیار ده

قاموس مای … کتاب … که کلمات لطیفه … اخبار

نامه که بیر کوچه جواب رتبه اولانه سندنان می‌نویسند مقطر ارقام ومسطر کلام که رقم شوق تحریر آن در رشته نظام …

چو … دلبر … ایله کلمات

قدرانده وسخنان زهر آلود … اوروب … عقده جشم

لطف وعنف بر عقده نظم او المشری غنچه خوبان کمی … ایدوب عقنچه مرهم اوروب

… ایدردی الفاظ در بارده مندرج اولوب مفهوم اولدی … چشمه

افتاب عالم پاینده اراب تمامیت … ایدوب … العظیم

… القدیم اول … مخدوم … حضور ه …

… که درباره … خلاف … ملاده که بوتن

ضعیفه … وفا عهده … اوله اولمیدر … صادق ومحبت خالصه

ثبات … ایم اولمقدر … باشنه هم … باشم اول

… الطاف … بعید ایدی … کلام … الطاف ایدوب

بو مخلص … عاطر … توقع بودر که اول مخدوم … طلبنده

سالک طریق لطف والطاف اولوب وبو مخلص تقصیرینه اطلاع حاصل اولوب عذرینه

بدم

قیام … رسیده … که آن تو امدی … ارتجاع

… اعلام وارد … در خصوص … همواره … عنبر …

… اسباب تعیش … وافتداری … التمیاز … لطف

مدار … شکر … علامات … قاعده

… واستاده … افتضای دارد که قاعده …

مخلص مو الا … مجلس محبت و مواجات اقتضای … میدارد که

علی الاتصال … اسباب عشرت … نکار

مکاتبات رونق افزای انجمن … آرای مجمع … مواجات لطیف

ازجرعه نوشی … مدام مخمور و محظوظ … اول

مصاحبات … ایام … خصوصی … انا فانا … فصول

صهبای جان افزای نویدید استعلام … امروز وار … عافیت

… (marginal note)

درانتقام مع محفوظ العقود احسن القضیات علانیه رفیع القدر والمکان مجد الکرام بیک علام و بنی
جرعه نوش کاس مغفرت سبیل لوان نشنه جام وصهای رحمه حصول آمال و امانی شیم بقیم سید
محرک سلاسل موالات که خلایق ایشان مجد ایشان خلف نشان آنکه در ایام ایام الوصل اعلام
مژده عاقبت وفضل علاوه ارجاع انواع حضای سر امور وزیر اوق و حقوق وفق که ایر اینه
باعث ازدیاد ارکان خلت و صفا نیعه در تقدیم لوازم ترحم و موالات خیر اتمام شیر مهربان السعی والسلام **نامه که**
در جواب مراسلات نویسند همواره گلشن بهجت افزای حال دو انتساب از گلهای رنگین
حصول آمال ممنوع و ملاقات و از غارت نقصان رنگ شکسته ایام عمر بر علیین در حرشت
سافت ذلک خلد برین لعمه از صاب علیا الکرام در حجابت جنان منوان بادکه
لبداز ابتلای سرای ایشان دعا و صوری از ما رد عاطفت اظهار بنمایند که بنام گلبرگ گلستان الفت
و انکار اخبار نیامنا فضه متصف نماید انکارش بر زبر کلک در سلک گشته خرام و فتنه لعه
زیب ورونق بخشیده دامن خاطر از گلهای رنگارنگ بهجت ممنون ساخته جمن ها سرالفتر منزل

حمید

حکمش نرخ گلشن محبوس سازد که شعله شام خاطر حلت فرصام از اشمام رایحه گلدار اسلام مهر تر
حمیده صفات خطه کام کامرانی موافق باد بعقام تسلیم و سعادت تابش که نقش سرا و تحریر از وصا
سعادت قرین بعهده لوازم موسوم و معهود کام یاد در طراز نقوش بنده نوازی قرار شیمه روز به سر عنصر ساخته اکرام و الطاف رفعت بکجهتی
دوده اه انکه در ایام ایام ایمن بشیوه صحت منزل فرشته ایشان سلیم الارکان تاب باد و بدوام افرح نیستی **صورت تعزیه**
نامه که بیکدیگر نویسند حقا ثم حقا که لبدار استماع قضیه جگر سوز وقصه غم اندوزی که بدان جناب
همم آغوش اندوه و ملال و ذوالجناح بر دوش تاسف و کلال گشته حسرت زاری شعار کرد فرین عجز شر اب
صورتی تحریر و بیان نخواهد آمد تار ای کاکه همگی افراد بشر از بر و جوان نا چار ازین راه پر خوف و خطر
بمقتضای ذوات احسنهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون عبور و بمضمون کل من علیها فان تاسف بالوف
مکافات آرام و آداب کرد و در بسیط صورت نیکی ایام را اجرا صبر و تحمل و متن البغضای حضرت صبدی و اولیا
جاری و بکتب داری سوخ و فرع را عین از ضایع ساختن طاعت ثمره مخشند الحمد صنوف ذات عالیه ایشان اعمال افراد
و ضرور ر نصیحت ما تعزیه در این منشتند الواب تعزیه داری در الحد الیوم بر جبر و امر ممتاز ساختند

داشته درینت نویسد و بیکی گجبا البیت ان الله مع الصابرین انشود و فرموده نامه بجز در گوشه خدمه
حاصلی فرانتموده میتوانید که ایشان را بالات متوسل لعه او حضرت صاحب باز امانات و زکیه بر جواب **صورت**
تعزیه نامه دیگر هو الحی القیوم کدام ستم قضا که بر سر کوه خار کشیده که سر حراغ بانس بخت زبح
نمیکند که زحمت نکتم آن لار والای بگشت زار جهان که برق حادثه آتش بخرمن نش نفکند صبح عالم
از خار وقوعه هایله آن مرحوم جنت سره التامی فی زمرة الابرار والاخیار بدین خسته دلفکار
چه رسید جارئیش و جگر پاره در برون است اگرچه توان نمود که هیچ ببدر سپرده مقصود زمانه که
رخت بدروازه عدم نکشیده و هیچ بر دیوان حیوات رنگت نالاتی نه خمار بخشیده
بر ضمیر آن بر لورین انس اظهر گشته جون طایر روح عقبای از تنگنای دنیای عدلی موای
عالم دیگری پرواز گشته اهل بصیرت علاج جز و فزع شیم و جز رضا بقضای تن ندهد العالم الله
می باید که این امر ستم در بن مصیبت شریک تعزیه دار از ما نهه الآتش این هم
عظمی تاب و توان را بالتمام سوخته **بیت** نه امیدست آنکه دیده روزش نگه ز نا فرقت بکه ره بکوش برد

امید که

امید که مقدور فرصت آن غم و الم باد بر العباد **صورت تعزیه نامه دیگر که می نویسند** عزیزان جمع غم
و اسیر قفس هم و الم نمیدانند که بجه عبارات قصه غم اندوز و قضیه جگر سوز اداد و بیان
نمایم حقا که لبدار استماع این واهمه کبری غفران پناه رضوان آرامگاه نور الله مرقده
که لباس عاریه از تن بیرون و بجامه فاخره سندس و استبرق ممنون کرده عهده بآن باطقه
را بان در حسرت زبان توان سیخ اختیاط حزن زبان سرایان و گوی ای شکسته نمیکند
کر غصه نمیگذرد شراره آهم الانجم افغانم از افلاک چندان حزن و ملال و تقدر
لکدورت و کلال عارض احوال این مجزون صدمت شعار گشت که بقدر حوصله
نکته سنجان عالم بالا که مکرات بیجهان در نظر ایشان جلوه و احدی تمام و نمی تواند لعه
نهایت بر کافه انام از خواص و عام معلوم و اوضح که کل نفس ذائقة الموت و بمضمون
الموت کاس و کل الناس شاربها از جمشید تا تربت ناکوار مرگ ناچار کشیدن می
باید که از زمره سالکان قصر جنب بر کنار شده بمفاد لازم الاعتقاد ان الله مع الصابرین

[illegible]

منسوب دنیا جو رتا یشتهم بوسته علامات زنبیای عذار در رسم سمکاری بین نهج والطوار که عموما

وخصوصا اثرت ورجوع از بهر آن بوقف ناگزیرت بآن رجای جوان باعتبار وفور محبت ولکان

لازم چنان بود که شرایط فاکه جوهری و تعزیه رسالت بعمل آورده شود فلهذا انجر برای سوکوار با جمیع

بعد وجه میهد که فرق فرقدان سای زنان وسایر بازمانده کان ودیم سنانیان بیعه او اوخر

مقامی بحجره الدالامجاد صورت قباله ناجه چنین می نویسند البایع المشتری المبیع عبارت

از تمامی همگی یکقطعه باغ مشتمل اشجار مثمره وغیر مثمره وبا جمیع منسوبات وملحقات شرعیه

واقعه در قریه فلان از محال فلان محدوده به حدود اربعه حد الاول شرقیا باغ فلان وحد الثانی

غربیا زمین فلان وحد الثالث جنوبیا شارع عام وحد الرابع شمالیا طاحونه فلان بیعه بتا

الثمن المعقود فیه مبلغ بیست تومان نقد نصفه نصفه تاکید اله و توضیحا آیاه مبلغ ده تومان

است مع دعوای غبن وغیر ذالک ولو کان فاحشا وضمان درک المشتری ان کان

مستحقا للغیر بایع مزبور بعینه صحة لازما بعد التصرف مشتری مشتری الیه دافعه قبض

ثمن

ثمن وقبض البایع ثمن را واسقاط جمیع خیارات نمودند وصیغه مبایعه شرعیه بینهما بالعربیة

کما قدرها الشارع جاری ومنعقد گردید لهذا الیوم مشتری مشار الیه را است به التصرف مالکانه

بانحو ارادت تصرف نماید که تصرف الملاک فی املاکهم وذوی الحقوق فی حقوقهم

انچند کلمه به سبیل قباله ناجه قلمی گردید اجاره ناجه را این گونه می نویسند باجاره شرعیه گرفت

آقای [illegible] ولد [illegible] مساوی یکباب دکان [illegible] ملا فلان

ولد فلان را بمبلغ ۳ تومان نقد بوعده یکسال کامل [illegible] مشهور شرط بر آنکه

مستاجر مذکور خواه دکان مزبور را بسته و خواه در [illegible] این وجه اجاره

معلوم [illegible] بانقضاء مدت موصوفه معینه اداء [illegible] موقوف و معطل

جایز ندارد انچند کلمه به سبیل اجاره ناجه قلمی گردید سند ناجه را چنین می نویسند مبلغ [illegible]

تومان رایج المعامله اقرار [illegible] شش هزار و شصت [illegible] از مال خاص و خالص [illegible]

علی [illegible] در ذمه و رقبه ملا محمد دین و لازم [illegible] که [illegible] مدت [illegible]

دافعه اداء تمام که عندی حجة [illegible] انچند کلمه به سبیل سند ناجه قلمی گردید وکالت ناجه را

چنین می نویسند وکیل مطلق و نایب مناب شرعی خود کرد [illegible] حاجی محمد [illegible] الاصل [illegible]

قلعه [illegible] در خصوص آنکه مبلغ [illegible] تومان نقد از [illegible]

[illegible] در [illegible] حاجی [illegible] طلب شرعی داشت [illegible] تمام وکیل مزبور

[illegible] در هر باب [illegible] جهات وکیل

مختار [illegible] انچند کلمه به سبیل وکالت ناجه قلمی شد صورت التزام ناجه که می نویسند

التزام [illegible] بر آنکه هر گاه من بعد الیوم چیزی از مال [illegible] علی [illegible]

[illegible] مبلغ [illegible] تومان نقد [illegible] بدیوان

عدالت [illegible] انچند کلمه به سبیل التزام ناجه

قلمی گردید صورت قبض ناجه مبلغ صد تومان نقد [illegible] بازار

بابت [illegible] عبدالله بیک [illegible]

[illegible] انچند کلمه به سبیل قبض ناجه قلمی گردید صورت [illegible] خط ناجه [illegible]

قرار [illegible] الیه [illegible] بوعده معینه با جره [illegible] تومان

نقد [illegible] ارخالوق شلوار زیر جامه [illegible]

در [illegible] حاجی محمد قیام و اقدام [illegible] در کار و بار [illegible] مردانه [illegible]

[illegible] شرط بر آنکه هر گاه ملازم مزبور [illegible]

اتمام [illegible] مزبور [illegible] معینه

[illegible] ملازم مزبور را

[illegible] اجرة موصوفه مذکوره نقدا و غیر نقدا [illegible] ملازم مزبور

اداء [illegible] انچند کلمه به سبیل خط ناجه قلمی گردید قال الامام

الائمه علیهم السلام جمیع الامراض یتولد من ستة الاشیاء الاول کثرة [illegible] والثانی النوم

علی جهة [illegible] الثالث النوم فی النهار الرابع حبس البول الخامس اکل الطعام علی الطعام

السادس شرب الماء في الليل بعد الغذاء قال الامام عليه السلام التواضع في الدولة والعفو في

القدرة والسخاء في القلة والعطاء بغير المنة وله عليه السلام حكمة اخرى وفي قلة الكلام وراحة

الجسم في قلة الطعام روي عن علي عليه السلام جراحات السنان لها التيام ولا يلتام ما جرح

اللسان قال لقمان في طويل العمر بيت الاشياء الاربعة الاول اكل التفاح بالاسحار الثاني

الغسل بماء الحار الثالث النوم اليسار الرابع الجماع بالابكار والله اعلم بالصواب

تمت هذه النسخة الشريفة المسمى بالشاكاظمي على يد اضعف العباد واحقرهم

ولد ابن الكدس [illegible] في خدمت مولانا واولانا افضل الفضلات فخر

العلماء الزمان [illegible] افندي [illegible] اصلا والقرا [illegible] سكونا الاحد بكر

رمضان ولد [illegible] ملا عبد الرحمن بن حاجي الرحمان

اشرفي حاجي محمد العقوقي برلبي يار كار شدن

من هجرة النبي عليه السلام ست وخمسين بعد

الف ومائتين سنة ١٢٥٦

لعلهم لعلهم لعلهم لعلهم

لعلهم لعلهم

لعلهم

صورت مسوده تهنیت که بسم الله خیر الاسماء عنقریب که محرر جعفر از نام بود طهماسب بی سر و پای خود مجموعه بجهت اهتمام خویش در اینجا قلمی و تحریر نموده است صورت کتابت اول

همواره آگاهی وجه مبارک نور دیده بی نور و سرور سینه بی سرور
اعنی برادر بزرگوار و اخ کامکار و ما شعار ارام زیر عمر را زینده باد خوانان
لمرالی در حسب حفظ و حراست ملک رسان الهیه از جویبار تفضلات ایزد لم یزل سبحان
سیراب و ریان و کسب اخبار اش اشتات درعین شگفتگی و خندان باشند بمنه و جوده
بعد از آبیاری کشش دعوات و پس از دسته بندی گلچین اشتیاقات بلا نهایات
خجسته رای محبت آرای آن اخ آئینه دیده میسازد میدارد که اگر جویای مجاری حالات کثیر الاختلال
این بنده عقیدت سکال مفرحه بشمار سلامتیکه اعظم نعمات الهیت حاصل
دالی بحز از بحر آن نازنین شمائی صحت وقوع و جهی بنوع مذکور لیکن خون در رس اول

اقتران

اقتران عالمیهر معه مرتب که و همی مبرزای مبرزای اشتی مبرز الحمد مانند را فی عالم
ورود انه انوار و جهت استعلام و استفهام که از نشت و خبارات رفقای خود دل آن
سرزمین نهفته آمیسیوند لهذا این بنده جعفر کتابت تحریر این چند کلمه در آمده
درحالیکه رفقاء اینجانبرا سلسله الفت را با او محکم و پیوند آشنایی را استحکام کرده در اکثر
اوقات و در اغلب اوقات مصاحبت برموافقت نماید از ناصیه حالش نکته دانی پیدا و از چهره
احوالش جوهر فطنت هویداست علاوه بر این در هر کار ماهر و هشیار و در هر فن خبردار
و از جمله اخلاقش هنرور و خوش اطوار و از سلسله نیکان منتقر و هر کار میباشند
حالا الحمد لله ورد وی در بند اینجانبان خواهید دید و از ریاض دیدار سرسبز گلزار خویش
رنگ سبز عطر خواهید خواهید چه باقی چه گویم خود واقفی و مخبر والسلام صورت نامه
که جعفر در خصوص عیش خود تا مملکت ری بایکی جبر برادر بزرگ حجی نوشته است
بعرض میرساند که هرگاه مستفسر حال این آواره کانی بیابانهای تمادی متحیر احوال این سرگشتگان

استیاق شده باشند حاصل ملک هستی جعفر آن منهدم و دیوارش کهنه خصوص این غایت غربت
غم دیده از شب و روز از غم آن عزیز بیار سیده شبها خواب و روز ها آرام و تاب ندارم
هم که حال مهرجمال تو بخاطر می آید در چنین شمع بیسوزم و هر زمانیکه گاهی خیالات تو بیاد می آید
جنین شمع سیده آن آه شرر الحمد خوش آتشی می افروزم آخر شعله آتش ناله این شمع
عاجزه سینه روزگار کار و تیر آه این ضعیفه از گرانی گذار خواهد کرد بیت
ناله بر طومار ای سنگدل ظالم که تیر آهنگ بیگانگی مگذار اندر دل گذار اید
بسیار بر قدر آه تظلم احتراز بکنیم اگرچه سنگدلی زخمی اینک ها طاقت گذار اید

صورت نامه که محرر جعفر بطلب قلمی و تحریر نموده است بملا اوحد
فائض الحجه حجره نشین علم دکان مدرسه گزین فضل و فضائل طالب مطالب علوم
دینی و سالک مسالک علوم و معرفت اخوی اعنی اخوی یا مرا ملا محسن سر فضلا
هنیت آثار جمیع حالات و لیاقات اسمانی در کار فه سوال کنم عوارض ناگهانی در حیات حفظ و حمایت

اما

ربانی و در مدارس حس و حراست کمالیه از مکتب خانه علوم لطف و عنایات قادر
سبحان کامیاب و کامروای اعلا مطالب و مآرب بکمال باشند آمین بعد از حجره آرای
دعوات پس از فتح ابواب مدارس اشتیاقات و عبادات که حجه سلکی نقد ولی حرف
خاطر لطیف آن اخوی یقین میدارد که اگر از راه احوالات و طریق مؤالف جویای حالات
کثیر الاختلال این آواره بیچارگان و مستفسر احوال این سرگشته بیابان
بی سر و سامان باشد از تقدیرات الهی جعفر سلامت و خوش شده
بشهر تفلیس آمده حیف از دیدار شرف یاران و دلگشا خفه محروم حسرت
لله الحمد اگرچه سلامتی از جملۀ نعمات الهیت حصول لیکن غم غربت و الم حسرت
از حد و حصر که بشمار کشیده است اجزای هستی جعفر را برانگیخته
مبدل گشته بدو دیدار یاران و دلگشایان در این میان تلف کنند امید که خداوند
مسبب الاسباب در عنقریب سببی سازد و وسیله برانگیزد دیدار این بیابان

ولدی بی سر و سامانی [illegible] ما شاء الله تعالی اگر چه همگی مرکزوار در دایرهٔ صحت مستقیم المزاج اند.
گلبرگ وجود جملگی از خار [illegible] امراض و ناخوشیهای زمان در حفظ و حراست الهی
مصان و از موج حباب از خط علل و حمات دار الشفقه عارضه و بلیات محفوظ اند [illegible] لیکن
خبر این معنی بر خاص و عام دیار روشن و بر خاطر [illegible] این بیچاره سرای می باشد [illegible]
است که گاهی بلاد و قلاع آن اقلیم [illegible] همت از سپهر لشکر کشی [illegible] اکثر ریاست
طلبان خراب و ایام [illegible] ضعیف از این آتش افروزی [illegible]
کباب است [illegible] و [illegible] و رکابها آب و [illegible]
و جان اوکشته همیشه بر هم خورده دلمی و درین چند [illegible] شهر
جمادی الآخر سنه [illegible] از یکطرف ترس لشکر و از یکطرف نیز در میان جمله چنین
منتشر شده در تفلیس طاعون مینماید لهذا [illegible] شوکت و نشان [illegible] جان
که از یکگونه آزار خوف و هراس بسیار دارند از شهر با کوچ و بنه بیرون گشته کوچید

واز این

واین معنی بر حال اهالی شهر مضطرب تمام روی داده که کار بجایی رسیده که شب تا صبح
تمامی کوچک و بزرگ و خرد [illegible] از راه [illegible] آهنگ قرار [illegible] با اینکه
[illegible] شهر با جمیع قلاع عراق [illegible] برابری و در [illegible] کوه قاف
همسری و بلکه از و بزرگتری توانند نمود صلاح در آن دانسته حصن حصین خود
ساخته اند والسلام صورت کتابتیکه والدهٔ مشفقهٔ مرحوم به برادر بزرگوار
محب [illegible] نور حدقهٔ عمده [illegible] سر و در سینه محبت [illegible]
[illegible] فرزند عزیز [illegible] لازم ما وجب [illegible]
و الثناء [illegible] اگر از دوری [illegible] و محبت [illegible] مجازی حال [illegible] مانده کان
فیض صحبت [illegible] اگر چه [illegible] نفر [illegible] با تمامی خویشان و اقوام
در [illegible] غموم عارضه [illegible] لیکن غم فراق و الم اشتیاق آن عزیز [illegible]
از حد و حصر گذشته [illegible] از هجوم لشکر غم فراق و از [illegible] الم

نصب و پیش از این گذارده [illegible] شده بوطن اصلی خود بازگشت نموده آمدن
مصرع یارب دعای خسته دلان مستجاب کن. بهر تقدیر چند مدتی که بعد و عهدی
میشد بعید گردیده از یاران [illegible] جدا شده از احوال [illegible] کدام [illegible]
اشخاصی که [illegible] نبود لهذا از این چند کلمه اقلام و در مقام مبارک در آمده
کیفیت احوال خود اظهار [illegible] دلسوزی و [illegible] خویش [illegible]
تا آن [illegible] و مهر و محبت این غریب بینوا [illegible] دستور قدیم [illegible]
منزل [illegible] این حقیر [illegible] حالات متوقع
که آن [illegible] دلسوزی و قاعدهٔ مرضیه [illegible] اشعار [illegible]
[illegible] حقیر [illegible] سرفراز [illegible] مکالمات
محبت آیات [illegible] مملکت غربت [illegible]
[illegible] رقم دیگر که محرر حقیر بیکی از کسان

ارادتمند

خوش قلم و تحریر نموده است از آنچه فیض ملاقات [illegible] مراتب چنین
[illegible] اگر [illegible] فیض حضور و [illegible] احوال [illegible]
التحریر [illegible] الشهر حالا [illegible] مرکزوار در دایرهٔ صحت مستقیم المزاج
بوده از خط عارضه و علل محفوظ [illegible] موجب ملال خاطر محب [illegible]
منوال [illegible] سوای عدم دیدار [illegible] امید
آن نیز [illegible] لطف [illegible] جامع المتفرقین [illegible]
نامهٔ [illegible] عالی [illegible] سرافراز [illegible]
شفقت آیین [illegible] مخلص [illegible] آرزوی وفور الطاف [illegible]
در [illegible] تحریر [illegible]
[illegible]
[illegible] جستجوی کیفیت

حال آنکه الان بهر سو روان است تا کاه پیر نوی [illegible] رخنه خلل [illegible] سال از غم هجر

[illegible] محبت همه [illegible] سال از عدم [illegible] فی [illegible] حضور [illegible] و الفاظ [illegible]

[illegible] عزیز [illegible] مبارک [illegible] جوانی جهان [illegible] از [illegible] خنب عنبر

[illegible] که [illegible] شرح این قصه در [illegible] منصرف زوان

که بهر حال [illegible] را [illegible] عازم [illegible] جنبه [illegible] با جوبه [illegible]

[illegible] جهان است [illegible] خوش [illegible]

در بعض اوقات و در [illegible] که [illegible] می [illegible] الفاصه

حقیر [illegible] جهان [illegible]

[illegible] صورت ملفوفه که حقیر [illegible] برادر بزرگوار

[illegible] نوشته از ایروان [illegible] نوشته است [illegible] اگر [illegible]

عراق [illegible] ایروان [illegible] اینجا [illegible] گرفته کم [illegible]

درین صور

درین صورت حقیر ماندن آن ملاذ را تا بنور و صلاح نمیبینم البته البته تا سرهای

ایروان نشدن [illegible] عزم و آهنگ [illegible] نموده [illegible]

و از دیدار سرت [illegible] از حد [illegible] حقیر را دیگر طاقت

دوری و پیش ازین تاب صبوری نمانده است بیت شکوه از هجر تو با زاغ خویش کنم

ناله از حسرت تو با [illegible] خویش کنم [illegible] صورت ملفوفه که محرر حقیر [illegible]

[illegible] نوشته است عزیزا حقیر [illegible] رفتار [illegible] لطف آن یار [illegible]

چنین [illegible] میکند [illegible] عیب [illegible] استماع [illegible]

دروغ این بنده صادق را [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] گفتگو

و تکلم [illegible] صدق [illegible] والله [illegible] حرف [illegible] سخن [illegible]

[illegible] اینجا [illegible]

آخر الامر جز بدی از ایشان بعوض خوبی که در حق عزیز در مذهب مجری کفران

مردمان بجا خوب و مستحسن نمودن از عجایب مرغوب است چراکه

تمامی ایشان ارذل کنه و عصیان مغضوب درگاه الهی‌اند آخر پشت شکر الله

که از ایشان نیستم سالک راه حق بر روی ابلیس نیم ایضا صورت نامه که در جواب

از احمد خان نازیان نوشته است مخلصا نوازا اشفاقا پناها تلهب نایره

اشتیاق جمال مشتاقان ملاذا خوشتر از آنکه اخبارات تجدید درگاه تو طلب

از ملاقات طلب این حقیر است احوال اشتغال دلتنگ و می از حضرت با کمالات و سعی

از خصوصیت آن مخدوم بسته به خصلت نیکو بجهت که جهت

لیکن نظر بمطالعه نسبه بحثی داعی کمتر در بعضی کارها که باعث خوشی و ملالی خاطر

طرفین باشد از ممکن قضا بجلوه که ظهور سهره منت عدم تعهد و موجب تضییع

تودد و مخلص میکنی از آنجا که از شرف ملاقات آن مخدوم محروم دارم هنگامی آن

ملاذ مشفق و مخدوم مهربان والسلام ایضا صورت ملتمسیکه مسود کرم بهمشیره

نامه نوشته است بهمه وسعت استجماع کمالات عفیفه اشرف عصمه

رو دارد به سلک سوداوی بنت زنان قدر که کتابون مانند و به بلقیس ثانی

همشیره عزیز مه لقا از تمامی عزیزه عفتها از عموم عارضه و تلمیحات از کافه حوالات

و سوانحات ارضی و سماوی در حفظ حفیظ الهی باشد و در حرس و حمایت

نامتناهی ذات ملک علی نهنیره الاخرین کامیاب و کامرو باشند بعد از اشتیاق روحانیه

وافره و پس از انشراح مراتب آنچه مسطر گشته حقیقت حال شریفه و تخفیف خاطر

لطیفه آن همشیره عزیز میبدانگه اگر از روز مهر و محبت مستفسر احوال این

اسیر دام غربت و مستمند حال این گرفتار سلسله محنت دهر باشد اگر به سلامتی

او از بهترین نعمات الهیت خالص لیکن وای از زندگانی و آه این گذرانی

اما بکل روی بسلم بر جمیع بلبلی بهره حال در افغان و مانند عندلیب بر گل هجرانی حوال

مالامال اشتیاق کاشن جان بی تو در تن وروان بی تو در بدن ناند **بمضمون** سنیزای جانان

بو جانی نیلرم ، جسمده روح روانی نیلرم ، خلاصه خامه بی زبان بهزاران زبان

وکلک شکسته دهان بهزاران زبان شرح غم ومراتب غم والمی که در زیر سیاه غم

فراق والم اشتیاق شنواندکه همشیره عزیزه ام **بیت** پس پس بردم چو شخص

رسن تاب ره طومار اشتیاقم اگر کویم کسی ، بهر حال چون در نقوش

عالم صور فلان عالم در دو آنکه بوی سرشت ایجاد بذین جنبه کلمه در مقام مبارک وارد آمده

اظهار غم فراق والم اشتیاق نموده آن عزیزه ممیزه همیشه امید نهی خفتن قاعده

دلکش اشعار خوش خبری که گاه گاهی با رسال محبت نامه الطاف انتظار صحیفه حالات خوش

داعی را از فتار دام محنت و بلیات از تلوفی نه غایت مهربانی آن در رویه همشیره گی

جهان میشاید باقی مهرو دلسوزی خواهر عزیزه ام روز بروز زیاده باد برب العباد

عنوان مرا سله دیگر علیا جناب قمر نقاب خدارت و طهارت مآب عزیزه

مه لقا

مه لقا زیره عفت نصاب همیشه در چهره شریفه آن مهربانی از کافه عوارض بلیات

آسمانی در پس پرده صحت و عافیت الهی مستور و محجوب حفظ وصیانت مالک بی نیاز

حب الشمائل بار الهی جانی کامروا و اعلی مطالب و مآرب بکامها باشند آمین یا رب العالمین

سرلوحه حوالات بلا نهایات خواهر نسلی شریفه محب سیمات همیشه لطف

صورت مرا سله که والده مشفقه مهربان بهمشیره عزیزه نوشته علیا جناب عفت و طهارت

مآب لمعه بی نمره سرو و سینه بی سرو صیغه نازنین عزیزتر از جان

شیرین را ای نیش دل یار در حضرت خوش خلق نیک منظر اعنی رضیه خانم

عصمت از زیر عفت مآب همیشه امید در طلب کار لطیف و جمال آن عزیزه مهربان

از هر جهت نه بار حلالین حملالدر حفظ و حمایت ایزد سبحانه ز جو یار لطف

وحی فطرت فاطر بیعلان سیراب گشته قرین طراوت و نضارت باشند آمین یا رب العالمین

زفحی دعوات بشکین نفحات شکوه سلیمانی شریفه آن عزیزه شرح کنت

میدهم گاه گاه از وفور دلسوزیها جوابی مجاری حال کثیر الاختلال این دلشکسته را که از
زلال ملاقات شما تشنه مانده است اگرچه بحمدالله صحیح و سالم هستم لیکن دارم از این
زندگانی و آه از این گذرانی که ما داریم ای کاش جان بی تو در تن و روان
بی تو در بدن نباشد بمضمون شعر ای جان اگر آمدیت عوض رنج
سر دفتر مورخ تو بپای آیدم آتش حسرت بجان افتاده چون فاخته کوکو زنان
و هر روز را به دیدار تو در نظر میرسد دلم در اضطراب افتاده نوبت ناتوانی پیکرم
هر دم که گل رخسار تو بخیال می آرم چون بلبل نغمه سرا در فغان و زاری و هر لحظه
جان یوسف هجران ترا از خاطر میکنم مانند یعقوب وار در ناله و بیقراری سیماب
از دیده جای اشک خون و خون جیحون روان میشود عزیزم چه خوش
باشد که بیرون از انتظار با مشتری رسید میشد داری عرض از برای این عاجزه
سینه لخت لخت بی سر و سامان هیچ دم بی غم و هیچ ساعت بی الم گذران و بیکسیه

از غم

از حسرت جمال بیچیده در نشده خون جگر میخورم دیگر مولا چون بی تو آب نان
و خوراکی خوش نیست لذایذ اطعمه و اشربه لذت الوان جهانست بمضمون گر همی
از غذای من سؤال گوییت با در گذاری به حالت بیت بسیجم خون جگر جای طعام
این بود مارا غذای صبح و شام بیت عزیزم جان آن کیست که مانع شده
نمیگذارد که نوبت جمال آن یار مهر وره نبشته ارسال داری و با یاران هم آنکه
انشاءالله لطف المولا الله خاطر شکسته این داعیه را بیت آری عنوان نامه که از طرف
والده کاتب به برادر عزیزان نوشته شده است سرور سینه
مادر مهر [illegible] عمر پدر بزرگی حال یاران راغب فرزند دلبسته ما ملک محمد بیک نازنین
زنده عمر [illegible] از عموم عاضد و ملتمس [illegible] از ادراک حسب [illegible] دعاگویان
در حفظ حرمت [illegible] نبه بر انظار لازم دولت حضرت [illegible] دیده مجتنب شمار
میدهم صورت عریضه که از طرف والدم خود در خصوص خصت دادن اخوی نگاشته

میرزا محمد بیک شاهزاده والده اش بخیال ابراهیم خان سردار نوشته شده است عریضه در تمکین
فدویان موقف عرض ایستاده پایه سریر خلافت مصیر بلکه سکنه زمین
سردار کثیر الاقتدار ارکان دعا شاه زاده والا تبار میرساند که ره جناب فدوی چنین
یکنفر از بس این جانب نظارت گذاری و سر از کمر عوض حالت سپاری محمد صادق نام
از برای تشخیص جاه مکان همشیره کان خود دلیل دار السلطنه طهران شده
حال بسوی منیزه همشیره بزرگش مرضیه خانم در حرم محترم آن شاهزاده ملک قدر
انجم احتشام میباشد و خود نیز در سلک غلامان اخلاص کیشان آن جانب منسلک شده
و از فیض خدمت ذی شوکت مستفیض میشود الحمدلله که راهی سعادت و نیک بختی را به دو دختر
این ملک زده کان بی سر و سامان روی نموده بانی دولت جاوید انداخته است الآن
سه دختر ایست که انشاءالله جانا ز فعادن چهره عزیز که فدویان کم نصیبه ایکه سیمای
نکو وصل و خصمان را بی درنگ شرخوان ریزش احسان جمیع متمردان خلاف

ابدی

ابدی بی کنهر آمد حال عرض مینماید که ازین گونه بخشاندار کرم
عمیم و الطاف شمیم آن سرور از کمر وجا رحمت بتهمتی است نگاه ملک من جناب سردار
از سران قدر مقدار ان دریغ نه انشاءالله زمان جان گدازی و بنده پروری
که رسم ملوک ذی شوکت صاحب سخاوت است منظور فرموده طوری قدرت
پروری مارا از غصه غربت بخرد عقبت عقبت آن بیکران تلف نشده و از گردن
رحمت بکشش قلزم احسان بتموج در گردش آمده صد فکر ممکن جای کرده خیران
از برای چنین وقتیکه آمده ما ارسال دیدن کند و بار مراجعت کند ذی سعادت
فرق جهت ارزانی فرمایند کمال اثر عظیم خواهد بود حال صاحب اختیار
و ذی اقتدار هر چه صلاح وقت و لهذا جرأت عرض نموده آنچه رحمت و احسان
آن شاهزاده جهان از بشارت جمهور بیکرانه ذره مقدار الکرم و قطع رد دل
و عدم ملال بر العباد صورت تعزیتنامه که جعفر بیگ از اردستان جانی زند گیشنر دیلم

سرای بی‌بنیاد فانی که نقشه نهفته است رمیدگاه ناکسان بی‌نام و نشان قضیه
غم افزا و واقعهٔ جگرآزار وفات والدهٔ ایشان چه گویم که خاطر حقیر خوارج
دار الوفات نشان بچه صد ملال و سر بریزان و دل محنت منزل این داعی صداقت
و بحجهٔ حرمان بچه مرتبه قرین تشویش و الم فراوان است هر چند می‌خواهم که در این
باب شرحی گفته در نوع غم خود اظهار و گرفتاری محنت والم خویش اظهار
و مر این دلسوزی را آشکار کنم آه زبان این بنده شکسته روزگار در این
گفتگو متعال لال و گنجایش شرح این قصهٔ پر غم و غصه در این مختصر
محال است عزیزا اگر چه سمند سبک سیر قلم شکسته زبان در صحرای تحریر این
مصیبت جانسوز اندکی طالب جولان در هر چند که کمیت خامه شکسته اللسان
نیز راغب تکاپوی وادی شرح این واقعهٔ غم اندوز بر سیاق بیان لیکن عنان کشیده
داشتم که عنبر را غرابت آن محنت عظمی دانه که از سیاق آن ملالت کبرا را

تحریر

تحریر تواند کرد عزیزا چه می‌باید نمود قضای آسمانی این سرنوشت تقدیر ایزدی بود که
چنین بود در این باب جز تن بر رضای ربانی دادن نبود دیگر میسر
و هیچ کسی را بغیر از وجه الله بقا کل نفس ذائقة الموت بانی لابدان
مقدور نیست بمضمون هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ٭ آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد
بود ٭ حقا که اگر یک نظر بکنی ماییم خمیر طینت بنی نوع آدم کل من بروق نفود
و هر سنگی مرام و تعاقب یکی قسم کل مخلوق یموت است عزیزا آن کس
را از کسی این بیت جهانیان نام جز عطر کل من علیها فان را که بدنیا آورسیده
و آن کدام شخصیت که اگر کسی هوش را بشمار قضا دانسته در حقیقت
جز مضمون کل شیء هالک الا وجهه شنیده باشی خبر و حیات مستعار را
دایم در ارکه ملکی با قرار میسر و آباده روان را همیشه در سر سلطنت
را جز قلعه تن استقامت و ثبات مقدر نیست نوح حیات کدام قصر فسیح زنگار است

که سر بر اوج آسمان اعلا کشیده تا در آخر بازیچه لعبت باز دهر بازی بر اهرم و کدام
نهال فرح بهجت است که با تندبادهای حوادث شکسته و خزان رسیده در آخر زمانه
ستمگر از هجوم مکروهات حادثات محروم و ملول نگشته هیچ گلی سرخ از رخسار
جهانیان تاکنون در آخر از تندباد خزان نشد و هیچ سبزه
سبزه زار زمین سر نهاد و گاه بر گچه و لگدکوب حادثه نگردیده آه کدام سرو
آزاده گلزار جویبار لعبت هستی جهان قد کشیده بعلو مرتبه رسیده است
تا در آخر با غبار زمانه بار خجالت نکشیده از هیچ بهره است ٭ بیت
بلی سروی که خرامان است از جای ٭ کام خیزی نگذرد در پای ٭ والله هر جسم لطیف
صبح و آلم را بمرور ایام خوف اسقام و بیمی و هر روز روشن را در عقب
هر آسوده هر شبی شبیهست بمضمون در دهر کجا صبحگاهی ٭ کش نیست
ز پی شبی سیاهی ٭ ایام کدام عروس هالی آراست در این جهان فانی که دهر جفا آن را ستمکار

او در دم

او قدم به نشان کلاه بهاله و کدام شخصیت در انجمن محنت شراب بی بیاله ساقی
فلک دور از کاسه زمانه را با باده اجل مالامال نگشته با دنخواهد ولو بلی ٭ بیت
جهان جام فلک ساقی اجل می ٭ خلایق باده نوشان مجلس وی ٭ ملک فانی
از نکات هر آنکه راه عالم جاودانی انتقال خواهد کرد ٭ بمضمون ملک جهان را
نبود اعتبار ٭ کس همه نگرفته است در اینجا قرار ٭ هر که شود داخل این ملک ازان ٭
تا نگری پا نهد از در برون ٭ ملک جهان گر چه بود پر ز گنج ٭ گنج جهان جمله ملامت
رنج ٭ جهد کن ای عارف بسیار دان ٭ تا نشوی مایل ملک جهان ٭ هر که در این ملک
بناکند ٭ گنج بسی داشت ولی رنج برد ٭ ملک جهان نیست مقام ثبات ٭
جای ممات است نه جای نجات ٭ بهر حال امید از حضرت وهاب و منعم تواب بجه
سر آن آخرت جای سلامت و از نهال عمر طیبی بهره یاب انواع
ثمرات صحت باشد آمین ایضا صورت تعزیت نامه که حقیر بمقدار ربکی از خوبان دادار

از طرف والدهٔ مرحومهٔ بزرگوار ایشان خود نوشته فدوی از بی اعتباری جهان اظهار و بیان کرده است

دل آزردهٔ کان کنج محنت و غم و مصیبت زدهٔ کاشانهٔ کدورت
والم هر صفحهٔ حسنی و وداد و بر ورقهٔ مخالفت و انکار می نگاشته که هرگاه
از سر کرم و مهر و محبت از طریق دلسوزیهای مصاحبت متفحص حال
و متجسس احوال این کثیر الاختلال از بی برسان روزگاران چرخ ستمگر
بد سگال لطفه بشود لله الحمد اگر چه حیات عاریه در شش و پنج در
کالبد بدن باقیست اما چه فایده که از وقوع وقعهٔ وفات عالی شان اعز
فلان جهان روشن در دیدهٔ امیدم جهان تاریک و از هجوم محنت و غم از جز استی
فقر آن برادر از هستی نیکوی و از تراکم درد و الم این قضیه تا برضیه قد همگی
خضر آن هلال آسا از زمانه باریک گشته است عزیزا چه باید نوشت
که قلم شکسته زبان بهر از زبان اظهار و بیان این قصهٔ پر غم و غصه نتواند کرد

ودیگر

و دیگر بیکس را که با هزاران لسان شرح این مصیبت پر درد و محنت شاید
پایان نتواند آمد حقا که از وقوع این واقعهٔ ملالت افزا همگی دیده پر آب و در خاک نشسته
افتاد و آتش این مصیبت دلگداز اجزای وجود جملگی را سوخته غبار آسا بر باد فنا داد و لعل نور چشمها
چون ناین نظر بیکسی جهان فانی و حرص فریب زرگار و بیوفایی دنیا بهانهٔ عمر جمله را هر درد و
آکنده شد باز هر است مضمون سر سبز گشت لیمت تی کار از دست رفت از جهان ایشان
بس قصه که سر گشته بر دلها است تا در نگری شود هماست این نکو شرح و هیچ
هست از آن هرگز هیچ هیچ هر چیز که از کتم عدم یا بعرصهٔ وجود میکند اول
قصابان دست اجل عقد بسته نام او را در دفتر ممات تنکار بود هر طفلکی که از مادر میزاید
آخر هیلای لحد گرفتار آید بلی بیت طفلیکه ز مادر جهان زاید ارسلی مرگ نسب ازاید
هیچ کسی لا یعزار حب الوجود عمر جاودانی نیست و هیچ فرد از افراد بنی نوع انسان از این
سرای فانی ابد الآباد متعذر نیست مصرع هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود تا گنه پیمانه باید فنا خواهد بود

حالتی است مهر از بهر کی و دنیا کیستی اگر چه در نظر بعضی دنیا پرستان نظر است
بر ناشکل اما در حقیقت از آلوده کی این دنیا بخیالات هوس این جهان ابدالی
چه حاصل قطعه ز دنیا فقر بسیل تا توانی منه دل اندر این دنیای فانی که در دنیا کی کار نیکو است
لیکن اسال از رسید آخر نیمه کرا با اندک مکش هیچ است چو بیش اینکه جمله عزت است مدار این
عمر فانی را تو ای همه هر کس از عمر جاوید هر آن طفل که ما را به زمادر شیر شیر که میکنند
لیکن است بابا که با جاه و جلال نشی نمود این جرج کراکی را بیاید بابا ب صاحب کمالات
هنر در که در گنج خفته جمله بیکس است بیاس این تمام خوب صورت که زین دنیای فانی کجا
حیلت است دیگر که حیلت کده نیست بلی اکرام کار جمله است عزیز از دنیا در حقیقت
سر اسر محنت جای عشرت است چنانکه هیچ سهری نتواند شد و هیچ عشرتی بی درد
حسرتی نمیشود مضمون هر سور جهان شود تو مغرور که آید زپیش ماتم بنوش یا عمر ابد
جهان شو تا کرنج و غمش نه رازاد او کراست تیر آسمانی سینه فارد ان بود در کسی کمسته

آخر جو اجل رسد چه حاصل زینهار بسوز گرک عافیتی ازل آرزی حق لا یزال ازل از ازل
خاک آدم را به آب ممات مخمر و ارند و اکلا ارنه و جهه هر فرد جان را بازی بجای عیان آنه
ومله است جنانکه هر کسی سر از بعد از کل محو کوی نکته معقول مقصدی و درختی
رو معابر بعادهای برده و نوری تکوی و فن دست حکمت جمله زانا یار هر کجا در زمین نوعه
ملالی از قرار حرز پیدایش بعضای فی دله علاج دیگر منهیست بعاد الحکم لله الواحد القهار عزیزا رحم
مطیع فارالم مرا سیجی را که کیان سهاده و امری علیهی مقدر نیست اهمیت صنم نوب و آرایش صعیب
لیکه سر بلا که کال سل آتی وار نهان عمر طویل هر دو همه انواع نیز تا علیشان گشته و درج صحیفه
بابی فانی اما دم باله و کدورت مبدل از بان عیش و عشرت کوهکه بلی آخر مرگ بر یه حتیه تابت است
جهان بخیر مبارکبست ما است صورت نامه که حاکمی بحاکم در خصوص طلب نوشتند
در خصوص طلب جنس جنداکه جلوه بر افیار خسرو زرین کلاهی مهر رخشان
در عرصهٔ عرایض الالحاحی و سبع اللیالی نبات سپهر کحو کب نصیب سود جولان

نسبت الله الرحمن شمه‌ای سبحانی ولایت قبال و الوهیم حرم جوام حشمت و اجلال املاک
عالیجاه رفیع جاه حالکی [illegible] شجاعت دستگاه اجلال دربار اقدس خاقانی اعظم اعز
دولت ابد مدت خجسته الحالی در عالم خواب الهام از آن سکندر ملک اقدس محفوظ
ایلچی سپاهی [illegible] جلوه برای اثبات صوری التماس دست اکرم اکرم
اشتهات بیانی تمنیات و اثبات [illegible] ایشان در کرد حاکم لطف
اسکندر شان عالیجاه [illegible] در سنوح بیع لکنه در ملک جهان
الحاجی اصفهانی [illegible] حضرت کیکی و [illegible] سپاهی
جنگ و سپهسالار هم سر بابا نیز زندگانی تو بر هم کره دولت سبع البنیان
ارکان کمال نامزد همیشه نظر کردن به چشم و رفت و [illegible] زدن از عارف تا فاق
که اگر جمیع آنها که بر در آنجا حلال آمده و ستم در عالم نگنجد و لکن بفضل خداوند
فرمایند مقرر [illegible] ان کتابی از آن به محمد [illegible] اکبر و [illegible] الیهان

اجلالی

بار بار باری [illegible] اصطبر [illegible] شمه [illegible] عالی اجلال شان حقی ارباب [illegible]
صادق جهولاق [illegible] علی [illegible] کار و منهای [illegible] دولت خواه ابو نعال
که در عالم [illegible] مصاحبت نفر بوده ارباب خواهد فرمود اشتهار [illegible] قبال و ارباب شوکت
و اجلالی [illegible] ایشان الیجاه سکندر شان [illegible] [illegible] سکندر شان مامون مجمع ظرف
بسی باز پر [illegible] صورت نامه که حاکمی در خصوص طلب مردم شکار بحاکم دیگر نوشته
چنانچه که شاه بهار بلند پرواز [illegible] قدرت [illegible] داور و بیان [illegible]
در [illegible] و درکت [illegible] مدور در علی بلند پرواز نسبت الله الرحمن
طراز [illegible] اقبال و بار [illegible] رانها از حشمت و اجلال املاک عالیجاه رفیع حالکی [illegible]
عظیم الشان خجسته الحالی در عالم شکار [illegible] پرواز [illegible] شکار تیر روشن ضمیر مقصد
ونشان باز [illegible] از [illegible] [illegible] نقش [illegible] کبیر البر والبحار
عالیجاه [illegible] سمع [illegible] در مملکت [illegible] طراز [illegible]

بر سده در مقام شکار کردن [illegible] بلند پرواز قضا [illegible] در [illegible] ماف
ناف که [illegible] قوی [illegible] استقامت [illegible] عالیشان محمد سلطان را در خصوص بعضی
روانه آن سرزمین [illegible] آیین خجسته که [illegible] الله در [illegible] اینجانب بعضی کار صید
خواهد فرمود [illegible] در عالم یکتی و همجواری و [illegible] خصوص [illegible] از آن طرف
تیر رفتار [illegible] که ارباب قریش [illegible] عالم [illegible] دستور و [illegible] و مجبور خواهم
گشت [illegible] تیر [illegible] که [illegible] بمقام اعلان در آورده [illegible] صورت
انجام داده کمال سعی و [illegible] آورده [illegible] بلند پرواز [illegible] شکار
انداز صورت عریضه عریضه [illegible] علا [illegible] اجلال [illegible] بموقف عرض باریافته‌گان
سر [illegible] جلال و [illegible] پایه سریر عرش نظیر [illegible] اعلیحضرت [illegible]
[illegible] علم [illegible] ظل الله [illegible] که [illegible] طریق خدمتکاری
و [illegible] که [illegible] باران [illegible] جانب [illegible] فیض [illegible] بی حد و بی پایان

حضرت

حضرت ظل اللهی [illegible] حالت [illegible] جان و [illegible] عنایات [illegible]
ساکنان حال [illegible] اعتراف [illegible] و خورشید لطف [illegible] ظل اللهی [illegible] مرحمت عنایات
بر [illegible] بر روشن [illegible] کان [illegible] مطلوع [illegible] آوارگی [illegible] سر [illegible] گشته
صحرای [illegible] گشته از برای [illegible] اصلاح [illegible] کان [illegible] منزل و ماوای قرار
[illegible] و نقد [illegible] مصاحب [illegible] تا [illegible] و اضطرار از [illegible]
عزت و افتخار در [illegible] مملکت [illegible] در [illegible]
عبث [illegible] علی الله علی [illegible] النظر [illegible]
و حال و [illegible] بکرم [illegible] و لطف [illegible] علی [illegible] سوال [illegible]
[illegible] شده [illegible] عرض [illegible] حقیقت احوال
در [illegible] که [illegible] جلال [illegible] در عهده [illegible] و [illegible]
[illegible] موجب [illegible] اطاعت [illegible] تعالی

شده در میان امثال و اقران سرافرازی و در جهان به بار از الطاف بی‌حد و بی‌انتها عمر دوباره در جهان دارم چنان کنی سیاحتی باشد در جای آنها که عفو جرایم و تقصیرات قدیم فرموده عرض کمترین فدویان قبول باید و همواره مشمول بزرگی احسان گشته و بار آفتاب کرم شاهی از افق عنایت طلوع نموده بر درش فروغ کمال شایع احسان را ذره‌ مثال از عاطفت انداز و خورشید مهر ظل الهی از مشرق دل طلوع نموده و آتش حسرت و کلال سپهر بلند اقبال را از قرب بنور مکرمت منور سازد با ظل کرم حامی جهان از سر مهر سایه التفات عاطفت و احسان کم و فزون نموده ارادت و علم مبارک بر

صورت عریضه عریضه است کمترین علاء بر زده عرض میکند سلک نشان قبول باشد علیهم شان قدر الله شرف قدس ارفع اعلی مبارک باد صورت عریضه دیگر عریضه است کمترین فدویان جان نثار بموقف عرض کرباس لکن ماس اعلی حضرت قدر قدرت جمشید مکینه سکندر حشمت فریدون منزلت شرف اقدس اعلی مبارک باد که

تم هذه الاوراق بعون الله الملک المستعان
علی ید حقر العباد المذنب المحتاج الی عفو
ربه الغنی علی بن سلیمان ...
... برادر ... الغنی ...
... در ...
عیسی ... ابن ...

بسم الله خیر الاسماء

معروضه که به پدر می‌نویسند

بعرض اولیای صاحبی می‌رساند که هرگاه از راه مرحمت استعلام کماهی حالات و گذارشات فرمایند بعد از فضل جناب اقدس الهی این مسلوب دعای آن قبله گاه سلامتی که اعظم نعمات الهی است حاصل و در خدمت معلم خود مشغول تحصیل درس و مشق است لطف فرموده قدری خرجی بجهة کمترین عطا و اشفاق و ارسال و ایصال فرموده تا به هدایای مقاصد و ترشحات خدمات لایقه سربلند و مفتخر فرمایند ایام الطاف مستدام باد

معروضه که پدر به پسر می‌نویسد ثمرة الفؤاد نور چشمی محمد انشاالله مورد خبر بهجت باشد بعد ما شده الهی عزیز رسید که در ضمن ملاحظه مکتوب مرسوله مطلع و حالی و کمال سرور و خوشحالی گردیده اشعار یکه در خصوص خرجی نموده بودند

مقدار دو من روغن مرسول نموده بحول الله فروخته وجه قیمتش را مصرف نمایند و موازی یکجلد کتاب ابواب الجنان بجهة آن فرزندی ارسال گردید بازیافت و در شش کجانه روزیه آنکه بپوشند احوالات و سلامتی را قلمی و اعلام دارد ما والدعا معروضه که به مادر می‌نویسید بعرض والده مشفقه میرساند که چنانچه از فرط رأفت استخبار چگونگی حالات فرمایند لله الحمد از همت دعای آن مادر مهربان سلامتی حاصل است و در خدمت معلم خود به تحصیل درس اشتغال دارد و قد بلند گردیده تا عازم آن حضرت میباشد ... او جب و الزم دانسته بعرض مدعا مبادرت و بجهة خانه لهدال معروضه موازی یکزوج کفش بجهة آن والده محترمه مرسول گردیدت انشاالله بازیافت و مقبول و مشعوف فرموده و همواره باشند تا خدمات مسیابی و مسرور فرمایند ایام معروضه که به برادر می‌نویسید

فرزند دلبند نور چشمی منوچهر همیشه خوش وقت و خرم بوده کامیاب
مطالب دارین باشد بعد از دعا مکشوف رأی گرامی میشود که
در این اوقات مراسله مرسوله مصحوب [illegible] بر مضمون آن استشعار [illegible] موازی یکزوج
کفش که ارسال نموده بودید واصل شد قرة العینا [illegible]
خواهش را تمام کار خیر فرزندی محمد [illegible] دارد بوده نوشته
از معلم [illegible] مرخص شده وارد اینجا شد که بعد از انجام و اتمام عروسی
مزبور منصرف و عازم مقصد شود الی او آن [illegible] عزیز احوالات
و سلامتی را قلمی و اعلام نمایید معروضه که بعمو می‌نویسد بعرض عموی [illegible] می‌رساند
هرگاه از روی لطف استفسار کیفیت حالات فرمایید الحمد لله سلامتی
حاصل است چون درین اوقات سعادت [illegible] حمیده [illegible] زمان آن
عازم خدمت [illegible] واجب و لازم دانسته اظهار

گذارشات نموده بجهة خاله‌ام [illegible] معروضه موازی یکزوج جوراب
برسول خدمت [illegible] باز یافت و مقبول معذور و همواره با هدایای
سرفرازنامجات و [illegible] خدمات لایقه سرفراز فرمایند [illegible] مراسله
[illegible] عالیحضرت [illegible] فرزندی [illegible]
ان شاء الله تعالی کامروائی مطالب [illegible] باشد بعد از دعا مرفوع رأی [illegible] میگردد
در این اوقات مراسله مرسوله واصل و بر مضمون آن استشعار حاصل گردید
خوشحالی رخ نمود و موازی یکزوج جوراب ارسال نموده بودید رسید
امید که در [illegible] پایدار باشند چون درین اوقات
علی محمد [illegible] عازم آنجا [illegible] لازم و [illegible] دانسته ادای [illegible] نموده بجهة
خاله‌ام [illegible] یک جوراب [illegible] بجهة آن نور العین [illegible] ارسال [illegible]
باز یافت و مقبول و همواره با احوالات سلامتی مع ارجاع مرجوعات

قلمی [illegible] معروضه که بخالو می‌نویسد بعرض خالوی مهربانی می‌رساند که
در این اوقات مسموع گردید که اسب آن خالوی مهربانی [illegible]
جستجوی [illegible] اسب مزبور را [illegible]
معروضه [illegible] لطف فرموده سوار [illegible]
آن خالوی عازم [illegible]
[illegible]
حصول فیض خدمت احوالات و [illegible] لایقه [illegible] الدعا والسلام
مراسله که خالوی [illegible] عالیقدر رفیع مقدار [illegible] فرزند [illegible]
بسلامت بوده کامجوی مطالب [illegible] بعد از دعا [illegible]
در این اوقات [illegible] مرسوله [illegible] ملاحظه مضمون آن [illegible]
درخصوص [illegible]

همچنین [illegible] عزیمت آنجا [illegible] فرزندی محمد [illegible]
ان شاء الله تعالی آن فرزندی [illegible] بالاتفاق [illegible] سوار و عازم
[illegible] اسب مزبور را استرداد نمایند با اینکه [illegible] کلام
الهی [illegible] شود [illegible] احوالات اعلام دارد که معروضه که بخاله می‌نویسد
بعرض خاله محترمه میرساند که مدتیست [illegible]
[illegible] مفاوضات [illegible]
[illegible] لایقه [illegible] فرمایند باعث
[illegible] غیر معلوم چون درین اوقات [illegible] مهدی خان [illegible] عازم آنجا [illegible]
واجب و لازم دانسته [illegible] موازی [illegible]
بجهة [illegible] ارسال [illegible] باز یافت و مقبول معذور و همواره با هدایای [illegible]
[illegible] مباهی فرمایند [illegible]

معلّی مقدار عزّت منصات فرزند مقامی نور العینی محمد ابراهیم لا زال عمره
ان شاء الله مورد آورر بیچار باشد بعد ما مشتاقیها یکی ملاقات میرسد که
درینولا نوشته مرسول رسید از ملاحظهٔ مضمون آن که مبنی بر عافیت
وجود عزیز بود مسرور و خوشنود گردید و موازی پنج ذرع سقرلات بجهت اینجانب
مرسول نموده بود موصول شد امید که در طریقهٔ قدرشناسی برقرار و پایدار
باشد چون درینولا مهدی خان عازم و منصرف سرزمین است بجهت
لازم دانسته اوراق مجاوبه و بجهت خالی نبودن رسیله موازی یک قطعه
مقراض قلمدان بجهت آن نور چشمی ارسال گردید باز باشد و پیوسته
احوالات سلامتی وجود گرامی را مع مهمات قلمی مشعوف و مسرور دارد الله
مرحومه که برادر کوچک به برادر بزرگ نوشته مخدومی مطاعی عزیز بزرگواری محمد طاهر بیک
امید که وجود بیچهاء شما از عواطف ایزدی محفوظ باد بعد ما معروض

سالی ملاطفت انداز میرسد که دیرگاهی میشناسد که بار ارسال مراسلات
این خلوصیت آیات مباهی و دلشادی فرمانید ازین رهگذر
تشویش کمال حاصل است تلطف فرموده احوالات سلامتی را
قلمی و مباهی فرمانید الدعا مرحومه که برادر بزرگ به برادر کوچک مرا نوشته عالیقدر معلی مقدار ارجمند نور چشمی
شفیق آقا بسلامت بوده بعافیت باشد مشتاقیها میرسد که
درینولا بملاحظهٔ مراسله مرسولی مستفید و خوشحالی حاصل گردید لله الحمد والمنة
همه بولاد از جانب اینجانبان مطمئن و خاطرجمع بوده احوالات سلامتی را قلمی کرده دارد
الدعا والسلام مرحومه که بنوکر مرا نوشته اعتمادی بسلامت باشد منهی میشود که
بورود نوشته موازی سه وقره بهزم خمیده حمی عوامل انفرستاده دارد که
بسیار ضرور بوده کارهت مسامحه ننمائید خدمات را اعلام دارند الدعا
مرحومه که بهمشیره گان نوشته عصمت و عفت مآب خدارت و طهارت انتساب

همشیرهٔ مهربانی زینب خانم پیوسته در حجاب عافیت
و کامکاری متمکن باشد بعد ما مشتاقیها عرض میشود که درینولا
هرگاه استعلام کماهی حالات نمانید لله الحمد سلامتی حاصل و از جانب ایشان
مشوش و نگرانی میباشد بورود نوشته تصدیع کشیده احوالات
سلامتی را مع کارگزاریها اعلام دارند که تسلی خاطر شود مرحومه که دیگری بدیگری نوشته [illegible]
عالیشان معتکف کامگاری و ذخیرت نشان [illegible]
دارس گلهای موصول بعد از طی مراحل [illegible] عبودیت بنیاد
میدارد که در عالم [illegible] حالات [illegible] از جمله [illegible]
ومی شد چون درینولا محمد رفیع آقا عازم خدمت میشود از جمله معروضات
دانسته اظهار مراتب گردید که تمنا آنکه همواره احوالات و خدمات را
بعلاوهٔ سلامتی وجود ذیجود قلمی خوشنود فرمائید باقی ایام [illegible] مرحومه که [illegible]

علیا جناب مبادی آداب عفت و عصمت انتساب خیله مکرمه
ام کلثوم مورد سرور نامحدود باشند بعد ما مشتاقی گرامی میشد گر
هرگاه استفسار کماهی حالات نمانید لله الحمد صحیحا و عافیا وارد
ولایت شیروان گردیدم و بتقدیم انجام امور خود ساعی میباشد ان شاء الله تعالی
بفاصله ده و بیست روز بهیات تبریز وارد آنجا خواهم گردید اشعار ما بات
ملزوم بود مبارکت محمد احوالات و خدمات را اعلام دارند الله مرحومه که بمادر خود نوشته
مبلغ ده [illegible] تفلیس از مال عالیقدر رستم بیک ولد [illegible]
معاش شعار رعایت و رتبه تجارت پناه آقا رضا ولد موسی شیروانی
ساکن دار الشهر تفلیس است وین ثابتی و لازم است که ان شاء الله
بعد از انقضاء مدت یکسال کاملی ادا و مهمازی نموده عذر و بهانه
نیاورد و هیچ کلمه بسبب سند نامچه قلمی گردید که عند الله حجت باشد تحریرا [illegible] شهر جمادی الاولی

قبض الوصول را بنحو قسیم می نویسند قبض والد و قبول نموده رستم بیگ بن شهباز بیگ
برادر کهنه مبلغ ده تومان رایج تبریزی بقبض رسید که از راه رضا و الدین شیر ولایتی
طلب داشتیم واصل و عاید اینجانب گردید چند کلمه بر سبیل قبض الوصول نامچه
قلمی شد تحریراً فی شهر ذی الحجه سنه ۱۲۱۲ اعتراف نامچه را بنحو قسیم می نویسند
مقر و اعتراف شدند ملا حسین ولد محمد و محمد زمان و تقی و رحیم نامان
که تکفل رفع تمامت محصولات کنند ثم وجوهات عالیشان علیمردان بیگ
در روبه و در کمال جمع مهیا و کارسازی نموده محصولات خوب و بی سر را بالکلیه رفع
و مهمان سازی نمایند و بعد از رفع تمام محصولات عالیشان مذکور
بغیر از حصه بیکه از هر من پنج سیر در عوض اجرت سرکار است کارسازی دروگران
نموده نمایند هرگاه دروگران نموده ناتمام باقی گذارند اجره دروگران را
نیز کوتاهی نمایند این چند کلمه بر سبیل اعتراف نامچه قلمی گردید تحریراً فی ۲۲ شهر شعبان المعظم

التزام نامچه را بنحو قسیم می نویسند ملتزم شد ابراهیم بیگ برادر کهنه هرگاه
یک راس اسب که محمد نام امیر ولایت از راه ایلخان غازی اغلی اردوی نماید
من بعد الیوم از رشاد الیه سر زده و پیدا شد مبلغ سی تومان
بدیوان سرکار عالی واصل نماید یک راس اسب در ... باشیم این چند کلمه
بر سبیل التزام نامچه قلمی شد تحریراً فی شهر جمادی الاولی شهادت نامچه را بنحو قسیم می نویسند
و کفی بالله شهیدا استشهاد و استخبار و استعلام میرود از اهالی
مسلمانان مغانلوی بزرگ برادرکه همان اسب که شکرولی بیگ
در نکو رفیع تکلیف شناخته است بالفعل در حلال و خانه زاد شکر پوردی
مذکور البته نفروخته و نبخشیده است سرقت ننموده این چند کلمه بر سبیل
استشهاد نامچه قلمی شد که عندالحاجه حجت شرعیه باشد و اصلا شکی ندارد
... شهر صفر المظفر عریضه را بنحو ذیل قلمی نمایند معروض حضرت معتکفان کمترین دعاگویان

بموقف معتکفان حضور حضرت بندگان و کلاء اجلاء عالی میرساند که
حضرت الله واقف و آگاه است که شب و روز بدعاگویی ازدیاد
عمر بندگان عالی اشتغال داشته دمی گاهی غافل نبوده در هر سحرگاه
بتحصیل علوم دینیه مشغول نموده سوای دعاگویی و درس خواندن کار و کاری ندارد لهذا
در این ولا در خصوص تغییر و تحمیلات و توجیه و بیگار مزاحم احوال این کمترین دعاگو میباشد
مستدعا آنکه بتصدق فرق مبارک سایه دستی و مرحمت و شفقت فرمایند که
رعایای مزبور هیچکس در خصوص مذکور بعد الان متعرض مزاحم احوال نشده ...
توجیه و بیگار و تحمیلات و غیره عوارض دیوانی مرفه الحال و فارغ البال بدعاگویی و ثناخوانی
ازدیاد عمر و اقبال و کلاء اجلاء عالی اشتغال نماید واجب و لازم بود جسارت عرض نموده
میشد که دست رد بر سینه قبول نگذارند ... عند الله و عند الرسول
ضایع نخواهد گذارد باقی امر العالی مطاع تعلیقه که حکام می نویسند حکم عالی شد آنکه ایان

و کدخدایان و ریش سفیدان جماعت مغانلو بازدیاد الطاف و اشفاق
بندگان عالی مستوثق و مستظهر بوده بدانند که در این ولا توجیهات
پیغایات وکلای عالیشان ملاذ جناب سلالة الکرام کهایه شعار الله ...
تمامت تحمیلات و توجیه و بیگار و مهمان و سرانه و غیره معاف و مسلم و
مرفه الحال و مرفوع القلم فرموده ایم که من بعد هیچکس بهیچوجه من الوجوه
متعرض و مزاحم احوال مومی الیه نگذارند مرفه الحال و فارغ البال
بدعاگویی ازدیاد عمر و اقبال بندگان عالی اشتغال نماید در این باب قدغن لازم
دانسته ... قباله نامچه را بنحو قسیم می نویسند الحمد لله الذی احل البیع
والشری و حرم الغصب والربوا و صلی علی محمد و آله النجباء اما بعد
باعث بر تحریر این کلمات صریحة الدلالات شرعیة الآیات
آنست که بفروخت در حالت صحت بدن و ثبات عقل و بلوغ حسب الرضاء

الزرعیة بدلها

والزرعیة لا بالتروج والزرعیة مسمی ولد عبد الله من اهالی شهر تفلیس
موازی یک قطعه باغ مشجر باشجار توت که عبارت از ... زرع
طول و یکصد زرع عرض ... باغ مزبور که محدود بحدود الاربعه است
حد اول ... بزرگ حد ثانی ... حد ثالث ... گذشت
رفیع حد رابع ... باغ مذکور ... علی محمد بن شفیع ...
فوق ... بقلیس نقد و ... خلعت
وبایع مزبور وجه ثمن ... خلعت ... بازیافت و ... تصرف وصیغه بیع ... بدا هذا
واشتریت ... جاری ... کلمات و مشتری موصوف باغ
... اتباع والتصرف مالکانه ... کتصرف الملاک فی ملوکهم وذوی الحقوق
فی حقوقهم ... مالک و متصرف ... که هر گاه من بعد ... باغ
مذکور ... از عهده ... بیرون آید ... مشتری ... رجوعی نباشد و چنانچه

خدا نخواسته باغ موصوف ... حادثه رخ ... و ... مشتری ...
بایع ... نباشد ان ... الی انقراض عالم و قطع نسل بنی آدم
از طرفین هر گاه که هر یک ... اصرار ... دعوا و تکلم نمایند
سخنش باطل ... خواهد ... کلمه ... قباله ... شرعی
سمت ترقیم و تسطیر ... که ... سنه ...
فی شهر ... **توبه نامه ایست از قسم می نوشته** غرض از تحریر این ... صدق ...
آنست که ... توفیقات ... جناب اقدس الهی ...
... مسمی علی نقی ولد محمد رفیع ... زورق اعمال ...
از ... شر و شور و شنیعه مثل اکل حرام و شرب خمر ولواطه و زنا
و غیبت و بهتان و دروغ و فحش و ریا و سمعه و غیره ما حرم الله ...
... بآیه وافی الهدایه ان الله تواب الرحیم ...

وصیغه توبه استغفر الله من ذنب بر زبانش جاری ... ان شاء الله
من بعد اجتناب ... مامور ... و منهی از مناهی
یزدانی ... هر کس ... مراتب ... اطلاع ... باشد
اسم و مهر ... حاشیه کتاب مرقوم و ممهور نماید
... که عند الله و عند ... مثاب ... کلمه
بر ... توبه نامه ... که عند الله ... تحریر ... الاولی
خون نامه ایست از قسم می نوشته تیمنا و تبرکا ... القلم وعلم الانسان
ما لم یعلم وصلی الله علی محمد واله وسلم **اما بعد** باعث بر تحریر این کلمات
صحیحة الدلالات **آ** آنست که چون ... مسمی ... ولد ... نظر ... سلطان
... در سر موازی یک قطعه زمین زراعت ... کلی ...
... سر ... مجروح ... از ... حقوق ...

مزبور متوفی و مهدی فوق خونش ... لهذا در ... بموجب
صلاح و صواب دید ... از خیر اندیشان و مصلحان ... الصلح خیر بنای مصالحه بینهما گذاشته بمعرفت جمعی
از معتمدین ... فیما بین مهدی و ورثه مقتول مذکور صلح
و مصالحه ... بموجب ...
... ورثه مقتول مزبور که شفیع و نظر ... نمایند
کار ... وصیغه صلح فیما بین جاری ... رفع ...
نزاع و قضیه و ... دیگر واقع شده بعد از این هر یک از ... ایشان
تجدید ... نمایند سخنش باطل و از درجه اعتبار ساقط عند الله
و عند الرسول صلی الله علیه وسلم مجرم و ... کلمه ...
مصالحه ... سمت تسطیر و ترقیم ... سنه ... صفر المظفر

نکاح نامه را این قسم می نویسند الحمد لله الذی احل العقد والنکاح وحرم الزنا
والسفاح والصلوة والسلام علی رسولنا محمد وآله اجمعین
الناکح منصور بن ملا رضا والمنکوحه خالصه بنت موسی
الصداق علی ما وقع به عشر تومان وکیله فصوح بن علی
یوسف وکیلها محمد ابن احمد مفراش گلیم جاجیم اوق
رخت خواب کمر نقره انگشتری طلا عمارت نقد
ماده گاو مادیان گهر رنگ گوسفند مهر بما فیه شهد بما فیه
بکر رس چهار رس فلان ابن فلان
شهد بما فیه فلان ابن فلان طلاق نامه را از این قسم می نویسند باعث تحریر حروف شرعی
و موجب تسطیر مقالات مرعی آنست که طلاق صریحی داده
هو منصور بن ملا رضا بمنکوحه خود وهی المسماة خالصه بنت موسی برا که
من بعد از نکه مزبوره با کسی که ... باختیار خود بهر جا که خواهد برود و بهر کسی

درما

که بشوهری خود اختیار کند احدی را مانع نمیشد الا نکاحها
در چند کلمه بر سبیل طلاق نامچه قلمی شد تحریراً فی شهر جمادی الاول
قسم نامه را این قسم می نویسند چون در وقت محکمه شرع شریف
نبوی صلی الله علیه وسلم شد مسمی محمد ولی نام شیخلو تقریر و ادعا
نمود که مرا دو بکر رأس جاموش ای ... نقی نام الکه سرقت نموده لهذا
بمصدوقه البینة للمدعی والیمین علی من انکر از محمد مذکور شاهد طلب نما
مدعی مذکور از اقامه بینه عاجز و قسم متوجه نقی مذکور که مدعی علیه است
گردید که بکلام مجید به صدق سخن خود مملف شد ... دعوای خود آنچه گفته
بر سبیل قسم نامچه قلمی گردید که عند الله حجت باشد تحریراً فی شهر فلان
ترک دعوی نامه را این قسم می نویسند چون حاضر محکمه شرع شریف نبوی صلی الله علیه وسلم
شدند نظر علی و محمد قلی نامان نظر علی مذکور ادعا نمود که از پدر محمد قلی

مبلغ یک تومان نقد ... طلب دارم و محمد قلی خود ...
از این امر تحاشی وانکار و بعدم علم اعلام نمود سخن بسیار فیمابین مدعی و مدعی علیه
واقع شده بالاخر منجر بر آن گردید که حسب الحکم هر یکی از مدعیین
مذکورین دربین مبلغ تجدید دعوا نمایند سخن در حضور شرع انور باطل
و از درجه اعتبار ساقط خواهد شد آنچه گفته بر سبیل قطع دعوی
نامچه قلمی شد تحریراً فی شهر جمادی الاخری بیع نامه را این قسم می نویسند
مستحفظین عرض راه آنکه و جوانب آنچه اعلام آنکه در ... عبد الله نام
جلب ... از ارض روم با چند نفر آدم با بار مال التجاره ...
عازم از طرف ملک ... بنابر این اعلام و اظهار می نماییم که احدی مانع و مزاحم
حال شان را نشده گذارند بمقصد خود برسد البته لذا قرار نوشته ...
دور عهد ... تحریراً فی شهر رمضان المبارک ... علی ید ... المذنب ... لا اصلی

اخ الکرام ملا عبد الرحمن
ایده اخستانی
۱۲

بسم الله خیر الاسما

حمد و سپاس بی قیاس مر خدایرا که آفریننده جهان و دارنده — ۲ آفریننده یک
زمین و آسمان و روزی دهنده انس و جان است عقل را که گوهرش — ۲ شمع
چون ستاره مومنان رهنمون موفق خود بر فروخت و نهار که برق
غضبش حیات حجت کافران را آتش غیرت ... بیفروخت
لطفش راه نماینده ... غضبش کاهش ... بست — ۳ سکننده ۴
عیش دست کرم ... گشته ... هزاران
هزار در و دو صلوات ... و تحیات ذاکیات بر روضه منور مقدس
و ذبه منور و مرقد معطر ... مفخر الموجودات ...

الانبیاء و سید البررة و شفیع المذنبین فی الیوم المحشر محمد المصطفی صلی الله
علیه و سلم و افضل الصلوات و اکمل التحیات بر آل و اولاد
و اتباع او باد رضوان الله علیهم اجمعین لکن بعون آن آیت الله تعالی
فی الاوراق که در صحف شریف و حرف لطیف تست بوسیله اهل
قلم و حرفت ملوک و کاتبان مرتبه عظیم و درجه جسیم یافت و جمیع بقیه
بر ایشان محتاج گشته هموار اسباب معاش ایشان مهیا آمده و عزت
و منزلت قلم بمرتبه ایست که حق سبحانه در کلام آیت قوله تعالی نون
والقلم و ما یسطرون و حدیث رسول علیه السلام مؤکد الحال گشته که اول
ما خلق الله القلم و فضلای هر عصر هر کس در اندازه خود تحقیقات کرده
و بر این نموده اند و در معنی شرح کردن و خوش نمودن تطویل دلیله
بالفاظ و عبارات ما تقدم درین عصر کمتر در رقم و کتابت می آید و حاصل

صح

مختصری

مختصری چند از آنچه مرغوب و موزون اهل روزگار است بنا بر مبالغه
و التماس عزیزان ادا کرده می شود امید که ~~بر اولی واضح زدن نقد~~ مقصد اهل تحریر باد
ان شاء الله تعالی وحده العزیز رباعیه در روش تحریر ترسل
یکی از بزرگان پسندیده باشد بر خواص و عام ؛ به تحفه فرستد در دبیر مقام ؛
الا ای خردمند پاکیزه رای ؛ بیاموز خط را و بر آن ستای ؛ چه فرزند
باشد بتو همان دار ؛ زمانه زبانی بر تو شگ دار ؛ بود در حور مردم روزگار ز
خردمندیت بکار رضا و کار ؛ چو خواهی که نامت بماند بجای ؛ پسر را
دبیری بیاموز رای ؛ نویسنده باید درست کیا بود ؛ که دانش
از طبع روبا بود ؛ خردمند باید که باشد دبیر ؛ نوازد بر او شاه و در نیز
بلاغت چو با خط کرد آیدش ؛ بباید شنا معنی بیفزایدش ؛ ز لفظ آن
یکی بر شد کوتاه بر ؛ بخطان نویسنده خواه بر ؛ مقطعی نو تحقیق نباید پسند ؛

تو اندک نویس نگهدار پند ؛ سخن چند کمتر پسندیده تر ؛ که بسیار گفتن
بود درد سر ؛ چو باشد فو شاید سخن در زبان ؛ سبک سنگ باشد
بهایش گران ؛ چه خوش گفت استر ز نیکان رای ؛ که با او زبی
ادب بالا سخن سرای ؛ حذر کن زنادان بسیار گوی ؛ چو دانا یکی
گوی پرورده گوی ؛ پس بدین و نظم در اختصار کوشید تا مقبول
در نظر آنکه حب الله تعالی و طلب لمرضاته ما یابد جای فاتحه الکتاب
باز آوری نموده چنانچه سهوی و خطای رفته باشد در اصلاح آن کوشند
و قلم عفو بر معایب آن پوشیده دارند اما دبیر باید که از اعتراض دور
باشد و عنان قلم از عواب مسلمانان نگاه کرده تا وزان یوم لا تشفع
مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم معاتب نگشته زنهار بر لذ
در کردش ای پسر چون دبیری آموزی قلم راست نگهدار تا جهنم نخود بیفزوی

حسبت

بجه دبیر

بجه دبیر باید که سر قلم را دراز تر نشد و قط منحرف زند و کارد
تیز و مدکوسی بکار برد و حرفها را یکدیگر نزدیک نویسد و الف ها
و لام ها بر کشند هر کاتب که این شرایط را نگهدارد خط را نیکو نویسد اما دبیر
باید که در خواندن و نوشتن تامل تمام و تانی را واجب دارد چون نوشته را تمام
کند فرو خواند اگر نو ز لیکن رفته باشد باصلاح آورد و اگر مقام تحریر باشد
فردی های ایک بر سر آن نوشته ریزد و آنکه در بیحد و نحو آن اگر
بر سر آن نویسد اگر کسی را نام محمد باشد شمس الدین و اگر جلال
الدین نویسد علاء الدین قاسم سراج الدین ابراهیم ظهیر
الدین حسن تاج الدین حسین کمال الدین موسی حکیم الدین
عیسی مسیح الدین داود عز الدین سلیمان سلیم الدین یعقوب
فخر الدین اسحق غیاث الدین وحید شهاب الدین یوسف

تعویش یعنی سوره ملک

دلو و ... ضیاء الدین لطف الله و ... بصیر الدین و در جمیع
مراتب مذکوره و شرایط سطوره آداب و القاب نگه داشتن از جمیع معارف
و حقوق محفوظ ... لطفه و کرمه   علی حضرت سلیمان
منزلت کیوان رفعت بهرام صولت جمجاه ظل الله مالک ملوک جهان
خسرو زمان ... قهرمان ایران وارث ملک سلیمان خلد الله ملکه و سلطانه
و اوضح علی العالمین بره و احسانه بنده کمترین ... کان عریضه بارگاه
گردون اشتباه ... ادب ... مقبول و معلوم گردانیده از حضرت
آفریدگار ... و جناب ... از سر خضوع و خشوع می طلبند
این دعا از همه خلق جهان آمین باد الی ...
برای عالم آرای نواب کامیاب عریضه می دارد در ولایت کرمان
از زیادتی ... و رسوم ... و تکلیفات و عوارض ...

شده

و معلوم   مقبول ... بالامتثال

شده ... هجوم ... مشغول می شوند و جهات ...
در این ... حکم همایون لایزال که نافذ و منتشر فی الاقطار
و ربع المسکون باد شرف احترام یافته که وجهات ... از رعایای
محال مزبوره ... و رعایا ... ان توجه ... وقت
وقت آن نمانده ... عمارت ... نمانده ...
آورده ... و جهات ... بالکلیه ... و جوانب ...
می شوند بر ضمیر منیر خورشید تأثیر نواب ...
نماند که چون احوال ... ولایت مزبوره در غایت ...
و نهایت ناتوانی بود ... که ... نواب کامیاب ... بنده ...
نظر مرحمت و مشمول ... حال این ... مستهلک
للاحوال ... بر مفارق عالمیان مبسوط

عریضه ... کمترین بندگان

بموقف عرض بارگاه ... الانور نواب مستطاب
فلک ... جوزا ... سلیمان حشم سکندر ...
دارا دربان جمشید ... نایب السلطان اعظم و ولیعهد شهنشاه عالم
... نایب السلطنة العلیه العالیه روحی فداه می رساند که ... خاک ...
جواهر ... مبارک ... که ... جواهر ... و در این
بنده کمترین ... سال ... سربازان ...
... صحرای ... از فیض ... رکاب ...
... از نظر ارفع ... خارج شده ...
... مشغول و در ... حکم همایون ... مبلغ ده ...
... مذکور ... سوم کمترین مبلغ ...

وصحبت

و چند ... بر سر این بیچارگان افتاده از یک طرف
... و از یک طرف پریشانی ...
و ... انداخته ...
... فرموده که احدی از ... سربازان مزاحم حال این
بیچارگان مستهلک للاحوال نگردد باقی ... مرحمت بر سر ایران ...

امر ... بنده ...

حکم والا ... عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و ...
... و ... اخلاص ... امیر الامرا
العظام نخبة الخوانین الکرام محمد ... خان نایب ...
فرجام ... خاطر والا ... که چون در این روز ها
... معلوم شد که

که چندین طایفهٔ زوار موصول نمودار گردیده باردیگر
و قرابه داغ و سایر محالات و بلوکات رفته اند و حکومت نوشته و تنخواه توجیهات
سال گذشته انعام الیصالی باقیمانده لهذا مقرر نمودیم که عالیشان
اخلاص و ارادت نشان جعفر ع میک توشمال ابی مزبور که
الی الحال آمده هر قدر که از طایفهٔ مزبوره آن حدود و نواحی آمده
توقف کرده باشند بازوا روانهٔ اردبان اصلی خود شان نموده
که آنها مشغول زراعت و کاسبی خود شده متوجهات نقدیه کارسازی
نمایند هرگاه دقت نکند و روانه نسازد متوجهات ابی مزبوره
بهمان نسبت الیصالی مانداها مبلغ متعدی حزر سرکار خواهد شد فی
الجمله سعی و اهتمام از الی الحال در این باب لازم است حسن اهتمام
خود ظاهر و با هر نفر خانوار مزبوره که امر است ممانعت نماید و در این باب

نوشته

هو الوهاب

تذکره لازم دانسته در عملجات

بر فقیری از افراد بشر لازم و متحتم است که صرف احوال
فقرا و غربا و مساکین نموده بپیوسته تفقد احوال آنها مترصد شده با مضمون
کریمهٔ لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون شاید حال ایشان با خصوص
عالیجاه فضیلت و کمالات آیات زبدهٔ مقدسات نذر ای تعریف
طالب العلم و فقیر و غریب و فرزندار و صاحب اهل و عیال و بر ایشان حال
و در دنیا هر کس و در زند هر شخص از ارباب آن و اصحاب ثروت
از وجوهات بر و احسان و زکوات و تصدق و فطره و غیره بوده می باشد از
قبیل کتبشان الله رسیدگی نموده ابهی عیال خود منتفع و خوشحال مراجعت
نماید به جهت عند الله و عند رسول ضایع نخواهد شد و مأجور دارین خواهند شد
من الکاسب فقد اعانه الله تعالی فی الدارین
اعانه

و مأجور

بعد الحمد و التحیه سبب تحریر این کلمات شرعیه الوثاقت آن
که بوجوب عقد لازم و جازم دانسته و فهمیدن بالقطع و الرغبه بدون
الاجبار و الاکراه عالیجاه آقا فیض الله وله مشهدی لطف الله سید تبریزی
بالوکاله آقا عبدالله خلف مرحوم حاجی شکرالله تمامی دو سکه یکقطعه باغ معلومه
و متعینه واقعه در محله سنجران محدوده بملک ارضاب سلطان و ملک آقا قزوینی آن و من
الطرفین بشارع با جمیع توابع و لواحقات شرعیه محلا و اعیانا بمبلغ بیست تومان
رایج از نقل جدید الضرب سلطانی بقرار هشت عباسی بعده عیسوی مزبور
تمامی مبیع مذکوره به ثمن منقوضة فیه و معقوده علیه مراد بیع الطرف
بهارالحق رخوانه حق شرط اراده نماید دو صیغه مبایعهٔ صحیحه شرعیه لازمه
جاریه مسماة الیه قانون شریعت مطهره جاری شد و قبض و اقباض
بعمل آمد این چند کلمه بر سبیل قباله نامچه قلمی گردید

تنفیذ

بشرف عرض جناب صاحبی قبله گاهی
ابوی مهربانی ام می رساند که پیوسته وجود ذیجود عالی مسعود
در کنف حمایت حی و دود محفوظ بوده بدین و الیهی تو جهات شریف
مرسالة الحق الحقی و الیهی المطلق بموارد حی دعوات اجابات آیات مخصوصه
سامی شریف می دارد اگر از نداره نزده پرورش و مرحمت سرکار
حال این بخوبیت عطا شده لله الحمد و المنه حال تحریر که بیست شهر
رمضان المبارک است حواله عاریه لذا اعظم نوی الالی تخت در
کار بدیان باقی و در دار العباد نبوده عالیجاهی اصطلاح اشتغال داریم
دیگر این صورت وقوع ندارد سوای از حضور مرحمت خدمت لازم
المسرت تمهید که جناب سبب الاسباب سبب سازد در آن هم با حسن الوجه
من الوجوه مرزوق گردد اما بعد با معاش بند گان معروض می دارد

چون در نوبت قبل جسارت ورزیده حبید لقای عارم انجانب بعضه مقدار دو قرده مال کرمان ارمش راله ارسال خدمت گردید کرایه آن از قرار دیگران مهمساری نما بند و مبلغ در کیان هم بیشتر کرایه دادش و تفصیل انهار در جوف عریضه ارسال آن ادل می باشد و هر روز چگونگی احوالات را مع مطلع فرمایند و حقی وارد که لشکران العقب حاصل گردد باقی ایام بارا زیاده

علیا جناب قمر نقاب خورشید احتجاب همایون

وجهان رتبت کتاب حدیقه الرمانی بلقیس مکانی و الده مهربان دام عفتها و عصمتها پیوسته در حفظ خداوند و خداوند ملک بقصه و عجزه بقای باشند

بعد از حمله آرایی عرایس دعاء مشتعدای خورشید انجلای مدلل چند روز قبل از این آقا مشهدی محمد باقر وارد گردید و قدری مقبضه بادام و ورنگ معین که روانه نموده بودید بنظر رسیده خداوند شما را بدهد با چون در نوبت قبل

تمت رقیمه

مشارالیه عازم و روانه خدمت سرکار بود از جهت خالی نبودن عریضه المودت بمحرم نگارش مبادرت و چون بحمد الله مزاج سلامت بمکرم و کیفیت داریم انشاءالله تعالی بایاف ملحقه در کلمه رسید انهار مع هر گونه مهمات دخالت لایقه که بوده باشد بمقام اعلام درآورند که بمنصه ظهور خواهد رسید از طرف کمترین از سر دو چشم فرزندان عبدالعزیز بوسه نمایند و مشهدی رضا و آقای مصطفی را عرض بندگی برسانند و عند عریضه علاحده جلب فرمایند باقی الدعا

فرزند ارجمندی نور العیون محبوب القلوب

ثمرة الفوادی محمد حفظه الله تعالی پیوسته قرین صحت و کمال عافیت بوده باشند و بعد لیلة معلوم فرزندی ام بوده باشد چون در نوبت قبل میرزا علی حاجی عبدالله سید مازندرانی عازم دارالعلم یزد بوده مبلغ

رتبت عمده کشور سماین ارمش الیه ارسال گردید با بایاف ملحقه تمام و کمال انهار اشیاء عطای از قبیل فلفل و غیره در باب شکر حرید نمایند که در ساعت عید نوروز فیروز نکوترش می رسید البته در این خصوص کوتاهی نکنند باقی همه روزه احوالات را مع مطلع خاطر فرمایند زیاده بر این الطاف حاصل گردد

اخوی اعزی نور چشمی

ارجمند رتبت برخوردار باد بجان برابری بلکه از جان و دل بهتر آقا محمد سلمه الله تعالی پیوسته از جمیع حوادثات روزگار در امان در حفظ حمایت آفریدگار بیچون بیچون و محروس بوده محجوب مقاصد دلی دارد و این نبایند و جمعه بعد از طی قوانین دعا مشهود سالی شریف میدارد سرافراز نامه نامی و ملاطفه گرامی که بیاد آوری این کمترین قلمی فرموده بودید در بهترین وقتی از اوقات بزم وصول از در که نزول

تمت

انگند چون مبین و مشعر بر صحت مزاج شریف بود کمال مسرت و ابتهاج افزود امید که در عالم بنده نوازی برقرار باشند و شرح حکایت خصوص این حقیر نگاشته فرمایند و حال سابق نموده بودند از مطلوبش استفساری فرموده شده نظر باینکه قدری طلب دارم از بعضی اشخاص ده یا نفر رو زد بیامده انشاءالله تا روز عید اضحی اخذ با بیاف ملحقه عازم خدمت خواهم شد

محب واقعی مشفق و محقق سرکار عزیز حقیقی

صحیفه مودت و ودادی نگاشته چون در این اوان بی روابط حضرات و اشرف نجفی بیرون زدند بهوش آمده از آغاز مرحوم مغفور آقا عبدالشکور صاحب ثراه میمون کنایه نکرده بعبارت لطیفه خاطر این مخلص را بکلی تاری کردم که اعجب بشر از این دو حرف تحریر تعقیر نخواهد آمد که نویسم شرح آن بی حد است چون رسیده مکتوب جناب آن عالی فرزندی

مصطفیه — منتصره بهمن — بورانقطه نوشتن در حرکه زاخره و غیره ور

از اولاد انسان شربت کل نفس ذائقة الموت بجام خواهند چشید
و رخت رحیل از دار الغرور بدار السرور خواهند کشید باید نمودها کان
نیز دامن [illegible] برهان زده جبر و شکسته بالی شعار [illegible] نمایند چنانچه
جبلی [illegible] و جبر [illegible] کرات [illegible] و بر باز ماندگان [illegible] ثابت
باشد و تا [illegible] معروض آنکه هرکس عازم [illegible] باشد که [illegible]
حالات [illegible] علاقات [illegible] نموده [illegible] حاصل گردد
و هر گونه مهمات و [illegible] باشند بمقام اعلام در آورند
قبض داده اند و قبول نموده [illegible]
[illegible] دار السلطنه تبریز بر اینکه هرگاه [illegible] بدون اطلاع [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] استقبال [illegible] فارغ [illegible]
باشند مبلغ نصف [illegible] العنوان ترجمان بدیوان عدالت [illegible]

عالی دادنی باشند حسب الامر
الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر وکیل مطلق نایب مناب شرعی
خود کردند عزت قرین کربلای [illegible] خلف مرحوم [illegible]
عالیجناب ملا محمد [illegible] در خصوص [illegible] و با [illegible] نمودن مبلغ [illegible]
تومان رایج بموجب تمسک [illegible] اطواری مشهدی محمد [illegible]
~~دارد [illegible] و با [illegible] نموده تسلیم~~ [illegible] موکل [illegible] نماید در خصوص
وکیل مطلق و مختار است بهر نحویکه خواهد اراده نماید این چند
کلمه بر سبیل وکالت با نجه قلمی گردید
عالم و معروف است [illegible] حضرت [illegible] الحاج حاجی [illegible]
اصفهانی بر اینکه از مال خاص [illegible] الحاج حاجی [illegible] کاشانی
مبلغ [illegible] تومان رایج [illegible] بقرار

نه هزار قیمتاً بر ذمه و رقبه [illegible] ثابت و لازم است
که [illegible] تعالی [illegible] پنجاه [illegible] ادا [illegible]
نماید عذر و بهانه که خلاف شرع انور بوده باشد باطل و غیر
مسموع است این چند کلمه بر سبیل تمسک با نجه قلمی گردید
الحمد لله الذی یحب التوابین و یحب المتطهرین [illegible]
و یعفو ذنوب المجرمین بکرمه و الطافه و الصلاة و السلام علی
خیر خلقه محمد و آله سبب تحریر این کلام [illegible] است
توفیق [illegible] از [illegible]
نجات ابدی [illegible] از شرب خمر و زنا و لواطه و قمار توبه نموده
نادم و پشیمان گشته استغفر الله و اتوب الیه گفته [illegible] اگر
در این امر ثابت قدم [illegible] نکرد و [illegible]

این چند کلمه بر سبیل توبه با نجه قلمی شد
مبلغ [illegible] تومان رایج از مال خاص و خالص [illegible] الحاج [illegible]
[illegible] آل محمد صلی الله علیه و آله المعروف علامی
فهامی مجتهد العصر و الزمانی ملا محمد [illegible]
[illegible] بنده میر مهدی خراسانی گردید
الحمد لله الذی اعتق رقاب المحبین من النار [illegible]
[illegible] دار القرار و الصلوة و السلام علی محمد و آله الاخیار [illegible]
از تحریر این [illegible] است [illegible] میرزا محبوب
آزاد کرده اند [illegible] بندگی [illegible]
یکنفر غلام کرجی سفید [illegible] سیاه
[illegible] نام [illegible] الی الله [illegible] هر جا که رود و هر نحویکه

خواه اراده نماید کسی رجوع نماید این چند کلمه بجهت اراده

تا چه محل کند استشهاد و استعلام و استخبار می رود

از سادات اعظام و فقهای کرام و علمای ذوالقدر والاحترام که برای هر کسی اطلاع کامل و علم خاص شامل حال بوده باشد و ایقان دارند که

عالیجناب آقا قلی تبریزی است دفانه و جمع املاک گذشته ولی حلال

بوده اند کلمه استشهادات حقه بر فحوای این صحیفه قلمی و بمهر خود ممهور نمایند ممهور

تا حقیقت حال برارباب اقتدار و اختیار ظاهر و هویدا گردد بار خدایا حکم

با حاکم دهر است هر گونه خواه اراده نماید

بتوقیت بشرط خیار فسخ از حال تحریر تا مدت پنجاه تمام

عالیجناب میرزا تقی خلف مرحوم حضرت تقدس نموده اطوار کربلائی نجف

ولد میرزا خلف تمامی ذمکی ملک خانه دباغخانه محصور و مشجر معنیه

معلومه در محله سرپان محدود بملک آقا لطفعلی و ملک مراد خان

و من الطرفین بشارع بمبلغ ده تومان رایج دیوانی وجه قبل

نموده با جمیع حقوق شرعیه تابع مزبور تمامی مبلغ مذکور در مجلس

مرقوم بمبلغ پنج هزار دینار رایج فوق وثیقه صحیحه شرعیه جاری بینهما

گردید این چند کلمه بر سبیل مسمع شرط نامچه قلمی گردید

استار نکته دان بوزرا ابلاغ دعای فراوان مشتاق و معروض

رای شریف می دارد که در این اوان مرحمت توامان آقا قریان

عازم المنصوب ملکوادب می نمود تجلید کتاب تاریخ نادری ارسال مدت

سرکار سعادت نموده ام و مثنوی فرموده بودند حسب دیوان شیخ کویی

ارسال نمایم دیوان مزبور در پیش میرزا مالتفات و این چند

روز که این هم بدار الصفای خوی رفته ان شاء الله تعالی بیاید در وقت رسانید

گرفته گر دل خواهم نمود خواهید بخشید تا مبادا هر که بخواهد بنشانند

ان کح | المنکوحة الباکرة الفلانیة
فلان بن فلان | فلان بنت فلان

الوکیل من قبل الزوج | الوکیل من قبلها | الصداق سبعه
فلان بن فلان | فلان بن فلان

تومان رایج دیوانی حسب قرانی بقدر هزار دینار قیمت و یک

مثقال نیم وزن با صیغه صحیحه شرعی نکاح فیمابین جاری و واقع شد که در رویت

الواصل از قریه لاله من محال صحرا از بابت

مالیات هذا السنه یکهزار و دویست و کیوم جو بموجب عالیشان احمد بیک

قرائت و اصل و عاید انبار دار سرکار عالی گردید

انقدم در وجه عالیشان احمد بیک قراق عالیشان آقا حیدر صندوق دار

سرکار عالی رسانیده

[illegible]